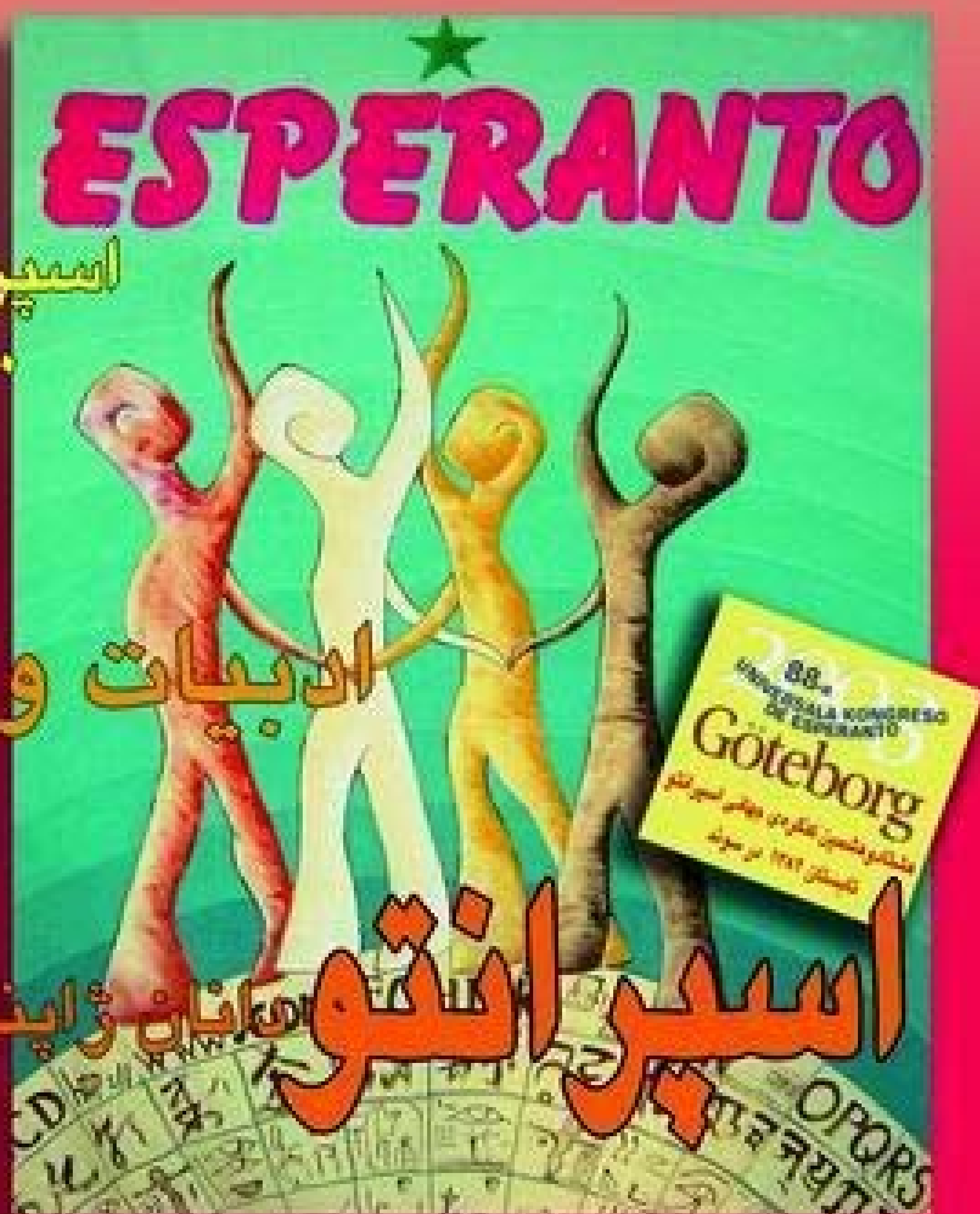
پیام **سبز اندیشان** ⊖

فصلنامه‌ی فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو

شماره ۲ سال دوم تابستان ۱۳۸۲

قیمت: ۵۰۰۰ ریال



اسپرانتو-جوان ۱۰ ساله شد!

ادبیات و ترجمه

اسپرانتو

دان ژاپنی در ایران

به نام خداوند جان و خرد

پیام سبزاندیشان
فصلنامه‌ی فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو
سال دوم شماره چهارم تابستان ۱۳۸۲

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فریبا نوری مجد
سردبیر: محمدرضا ترابی



روی جلد طرح از: یاخشی حبیب پور
اجرا: محمود میربزرگی

همکاران تحریریه‌ی این شماره:
غلامرضا آذرهوشنگ
نیره ابراهیم پور
شیرین احمدنیا
علیرضا دولتشاهی
حمزه شفیعی
کیهان صیادپور
سیمین عمرانی
حمیدرضا کبیری
احمدرضا ممدوحی
مرتضی میرباقیان
محمود میربزرگی
همکاران فنی:
سیاوش ترابی
رضا حاجی‌حسنلو
حروفچینی : سبزاندیشان
چاپ و صحافی: آرویج ۷۵۰۰۵۶۵

نشانی‌ها:
تهران، صندوق پستی ۱۸۴- ۱۷۷۶۵
تلفن: ۷۴۳۷۱۳۸ فکس: ۷۴۶۳۸۱۲
اینترنت: www.sabzandishan.com
پست الکترونیک: info@sabzandishan.com

بخش فارسی :

بخش اسپرانتو:

Speciale
ویژه

کنگره‌ی جهانیِ اسپرانتو،

تنها همایش بزرگ بین‌المللی که به مترجم نیازی ندارد

کنگره‌های جهانیِ اسپرانتو یا Universalaj Kongresoj de Esperanto در واقع بزرگترین نمودگاه اسپرانتوزبانان دنیا است. این کنگره‌ها که از سال ۱۹۰۵ هرساله در کشوری متفاوت برگزار شده است، از بزرگ‌ترین همایش‌های بین‌المللی دنیا است که در آن هیچ مترجمی نیز به‌چشم نمی‌خورد، چراکه تمامیِ شرکت‌کنندگان به زبان بین‌المللی و محبوب خود، زبان اسپرانتو سخن می‌گویند.

این کنگره‌های سالانه که توسط سازمان جهانی اسپرانتو یا UEA (دارای روابط مشورتی با سازمان ملل متحد و یونسکو) برگزار می‌گردد، علاوه بر نشست‌ها، سخن‌رانی‌های علمی و فرهنگی، ... شامل برنامه‌های متنوعی مانند اجرای نمایشنامه ها، جلسات شعرخوانی، مسابقات ادبی و .... می‌باشد. بزرگ‌ترین کنگره ی جهانیِ اسپرانتو در سال ۱۹۸۷، صدمین سال تولد زبان اسپرانتو، در شهر ورشوی لهستان، زادگاه زبان اسپرانتو و خالق آن، دکتر زامِنهوف، و با تعداد ۵۹۴۶ شرکت‌کننده برگزار شد.

تنها شرط لازم برای شرکت کردن در این همایش بزرگ و تاریخی که از ۲٦ جولای (٤ مرداد) تا ۲ آگوست (۱۱ مرداد) سال ۲۰۰۳ میلادی برگزار می‌شود، دانستنِ زبان اسپرانتو است!

بی‌طرفیِ سیاسی، نژادی، مذهبی و ملیتی، باعث شده است که کنگره‌های جهانیِ اسپرانتو دارای متنوع‌ترین شرکت‌کنندگان از کشورهایی کاملاً متفاوت باشد. هر یک از شرکت‌کنندگان کنگره ی اسپرانتو، به‌گونه‌ای برابر، برای فراگیریِ زبان اسپرانتو وقت و انرژی صرف کرده‌اند، چراکه هنوز تعداد اسپرانتودانان مادرزاد اندک است! طیف بسیار وسیع شرکت‌کنندگان کنگره‌ی جهانیِ اسپرانتو، از نظر تنوع نژادی، زبانی، مذهبی و ملیتی چشمگیر و بی‌همتاست.

افرادی که از طریق زبان اسپرانتو با یکدیگر آشناشده اند و سال‌هاست که با زبان اسپرانتو به‌یاریِ نامه نگاری یا پست الکترونیکی در تماس‌اند، اغلب در چنین همایش‌های بین‌المللیِ اسپرانتو، قادر به ملاقات هم‌دیگر می‌باشند.

درطول یک هفته‌ی برگزاری اینِ کنگره، رسانه‌های عمومیِ جهان بیشترین اخبار و گزارشات را در رابطه با زبان اسپرانتو و کنگره‌ی جهانیِ آن، پخش می‌کند. امسال برای نخستین بار، بخشی از برنامه‌های کنگره از طریق اینترنت دراختیار کسانی که موفق به شرکت در این همایش جهانی نشده‌اند، قرار می‌گیرد.

جدا از کنگره‌بین‌المللی اسپرانتو، هرساله صدها همایش دیگر در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی در سراسر جهان برگزار می‌گردد، به‌گونه‌ای که می‌توان گفت به‌طور متوسط تقریباً در هر روز از سال یک گردهمایی به‌زبان اسپرانتو در دنیا اتفاق می‌افتد.



نشان کنگره ی هشتادو هشتم اسپرانتو

کلیه‌ی اطلاعات مربوط به کنگره‌ی امسال، از قبیل فُرم درخواست شرکت در آن، نام و مشخصات هتل‌های اطراف محل برگزاریِ همایش، و ... همراه با نشریه‌ی شماره ی ۲ مختص کنگره‌ی امسال، از سایت اینترنتیِ سازمان جهانیِ اسپرانتو نیز به‌صورت رایگان قابل پیاده سازی و استفاده می باشد: www.uea.org/kongresoj/.

شایان ذکر است که کتاب‌خانه‌ی مرکزیِ شهر گوته بورگ، دومین شهر بزرگ سوئد، در حال حاضر دارای ۸۰۰ جلد کتاب به زبان اسپرانتو است. این مجموعه‌ی کتاب‌ها درپیِ وصییت‌نامه ی اِ. س. نیلسون (E.S.Nilsson) اسپرانتودان سوئدی بوجود آمده است. طبق وصییت وی، صندوقی مخصوص وظیفه‌ی خریداری کتاب‌های

نخست‌وزیر کشور سوئد، آقای گوران پرسون (Goran Persson) حامیِ بلندپایه‌ی کنگره‌ی جهانیِ اسپرانتوی امسال است.

اسپرانتو را برعهده گرفته و آن‌ها را در اختیار کتابخانه‌ی شهر قرار می‌دهد. این کتاب‌های اسپرانتوزبان، مانند تمامیِ کتب دیگر کتابخانه‌ی شهر گوته بورگ قابل امانت گرفتن از طریق کتابخانه‌های موجود در شهر های دیگر سوئد و کشورهای اروپای شمالی می‌باشد. فهرست اکثر این کتاب‌ها در سایت اینترنتیِ کتابخانه ی شهر گوته بورگ به آدرس: www.stadsbiblioteket.goteborg.se قابل دسترسی است.

گفتنی است که نخستین باشگاه اسپرانتوی شهر گوته بورگ، که در سال ۱۸۹۲ تأسیس شده، سومین باشگاه اسپرانتو در کشور سوئد و دوازدهمین باشگاه اسپرانتو در دنیا است.

منابع:
۱.**ماهنامه**ی *اسپرانتو*، ارگان رسمیِ سازمان جهانی اسپرانتو (UEA)، دارای روابط مشورتی با سازمان ملل متحد و یونسکو، سال ۹۶ اُم، شماره‌ی ۱۱۵۷، مارس ۲۰۰۳، ص.۳-۵۲. ۲. سایت اسپرانتوزبانِ: www.gxangalo.com

Raporto
گزارش

دهمین جشنواره‌ی مطبوعات

دهمین جشنواره‌ی مطبوعات، در نمایشگاه بین‌المللی تهران، از تاریخ ۱۴ تا ۲۱ اردیبهشت ۸۲ برگزار شد. نشریه‌ی پیام سبز اندیشان برای اولین بار، همپای سایر همکاران مطبوعاتی در این جشنواره حضوری فعال داشت. جشنواره ی مطبوعات، در مساحتی بالغ بر ۱۲ هزار متر مربع و ۵ سالن مجزا، با حضور ۸۳۰ عنوان نشریه اعم از روزنامه، هفته نامه، ماهنامه، فصلنامه و سالنامه که در ۲۵ گروه موضوعی دسته بندی شده بودند، با موضوع وحدت ملی، به مدت ۸ روز برگزار شد که در طی این مدت غرفه سبزاندیشان همچون سایر غرفه‌ها سعی بر آن داشت که در حوزه‌ی فعالیت و محتوای نشریه، اطلاع رسانی مناسبی را برای عموم بازدید کنندگان ارایه دهد. بنابر این برای نیل به این هدف، توزیع بروشورهای تبلیغاتی و توضیحات شفاهی در رابطه با زبان بین‌المللی اسپرانتو در راس امور قرار گرفته شد و در کنار آن به بر پائی ۵ سخنرانی از پیش بر نامه ریزی شده، با همکاری و سخنرانی تنی چند از اسپرانتودانان فعال با موضوعات مختلفی همچون، معرفی زبان اسپرانتو، تاریخ اسپرانتو، آموزش اسپرانتو، ترجمه و ادبیات اسپرانتو مبادرت شد که در مجموع نتایج رضایت بخشی را در پی داشت و تعداد زیادی از بازدید کنندگان وغرفه‌داران را به شرکت در کلاس‌های حضوری یا مکاتبه‌ای آموزش اسپرانتو علاقه مند نمود.

در طول برپایی جشنواره، برخی از سران کشور، همچون آقای خاتمی (رئیس جمهور)، آقای موسوی لاری (وزیر کشور)، آقای مسجد جامعی (وزیر ارشاد) و ... از سالن‌های مطبوعات بازدید کردند و لحظاتی را نیز در کنار غرفه‌ی سبزاندیشان به بحث و گفتگو پیرامون فعالیت‌های اسپرانتودانان در ایران و جهان، اختصاص دادند. علاوه بر برخی از سران دولت، افراد زیادی با اطلاعات و نگرش‌های متفاوت نسبت به زبان اسپرانتو، از غرفه سبزاندیشان بازدید کردند. در میان آنان بودند افرادی که از سالیان قبل با این زبان آشنا شده بودند اما با گذشت زمان و نبودن یک انجمن و سازمان اسپرانتویی در داخل کشور و بی‌اطلاعی از فعالیت‌های انجام شده در این زمینه، یا اسپرانتو را به خاطره‌ها سپرده بودند یا آنکه به صورت منزوی باقی مانده بودند. افرادی نیز از طریق جراید و سایر وسایل اطلاع رسانی، با این زبان آشنا شده و حتی تعدادی نیز به فراگیری اسپرانتو علاقه مند شده بودند، اما از برگزاری کلاس‌های آموزشی در ایران اطلاعی نداشتند. برخی افراد تا قبل از دریافت بروشورهای تبلیغاتی، کوچکترین آشنایی با این زبان نداشته و برای اولین بار از وجود چنین زبانی مطلع می شدند. حضور نشریه سبز اندیشان در جشنواره مطبوعات، انعکاس خوبی در جنبش اسپرانتو حتی در خارج از کشور داشت، بطوری که از انجمن های اسپرانتو و اسپرانتودان‌های کشورهای مختلف، به این مناسبت پیام‌های تبریک بسیاری دریافت شد.★



Memoro
یادبود

گاه‌شمار

تاریخ اسپرانتو در ایران

از تیر ماه ۱۳۷۲ تا تیرماه ۱۳۸۲

۱۳۷۲

◄ در بیست و سوم تیرماه۱۳۷۲بنیانگذاری سازمان جوانان اسپرانتودان ایران(اسپرانتو جوان) با نام اختصاری IREJO توسط محمدرضا ترابی، عباس باغستانی، جمشید احمدی و عبداله حکیم نژاد. ◄ تقاضای عضویت سازمان جوانان اسپرانتودان ایران در سازمان جهانی جوانان اسپرانتودانTEJO ◄ انتشار گاه‌نامه‌ی IREJO از تیرماه. ◄ برگزاری کلاس های اسپرانتو در دانشگاه تبریز توسط عبداله حکیم نژاد پاییز.

۱۳۷۳

◄ اولین گزارش درباره‌یIREJO درشماره‌ی ٦٤ مجله‌ی tejo-tutmondeنشریه ی سازمان جهانی جوانان اسپرانتیست منتشر می‌شود. ◄ اولین همایشIREJO در تیرماه، در تهران. ◄ پذیرش سازمان جوانان به عنوان بخشِ کشوری ایران در کنگره پنجاهم جوانان اسپرانتودان در کرِه‌ی جنوبی، در این کنگره حمزه شفیعی به عنوان نماینده‌یIREJO شرکت می کند ◄ دومین همایش سراسری IREJO آذرماه در تهران. ◄ عبداله حکیم نژاد با مجله‌ی ادبی Riveroj چاپ ژاپن همکاری می‌کند.

۱۳۷۴

◄ اسپرانتیست‌های قدیمی و پیشکسوت نیز شروع به همکاری با IREJO می‌نمایند. ◄ تشکیل گروه کاری برای ثبت نهادی برای اسپرانتوی ایران. ◄ چهارمین همایش سراسری IREJO در نوزدهم امرداد ماه . ◄ انجام اولین انتخابات هیات رییسه. ◄ "خدمات گذرنامه ای" در ایران گسترده می‌شود. ◄ IREJO .به عنوان سازماندهنده ی خدمات گذرنامه‌أی عمل می‌کند. ◄ سرآغاز همکاری IREJOو استاد عارف آذری برای انتشار فرهنگ جامع اسپرانتو - فارسی.

۱۳۷۵

◄ برگزاری گل‌گشت‌های اسپرانتویی :هدف از این برنامه‌ها ایجاد محیطی برای بکار گیری زبان می‌باشد. ◄ کیهان صیاد پور در پنجاه و دومین همایشِ جهانی جوانان درآلمان به عنوان نماینده‌ی IREJOشرکتَ می‌کند و به عضویت هیأت مرکزی TEJO انتخاب می‌شود. ◄ ثبت موسسه‌ی غیر انتفاعی سبزاندیشان در امرداد ماه با هدف گسترش و کاربرد زبان اسپرانتو در ایران . ◄ گاه‌نامه ی IREJOاز شماره ی شانزدهم به عنوان نشریه ی موسسه‌ی غیر انتفاعی سبزاندیشان منتشر می شود ◄ IREJO بخشی از جوانان سبزاندیشان می‌شود. ◄ سبزاندیشان به عنوان همکار منطقه‌ای سازمان جهانی اسپرانتو در ایران پذیرفته می‌شود. ◄ رضا ترابی به عنوان نماینده‌یTEJO در دومین همایش جهانی سازمان‌های غیر دولتی جوانان که در اتریش و در مقر **سازمان ملل متحد** برگزار می شود، شرکت می کند. ◄ شروع فعالیت‌های گسترده‌ی IREJO در مراکز فرهنگی از جمله خانه‌های فرهنگ و فرهنگسراهای تهران. ◄ راه‌اندازی دوره‌های آموزش مکاتبه‌ای اسپرانتو ◄ تعداد نمایندگان UEA در ایران با ورود افراد جدید دو برابر می‌شود!

۱۳۷٦

◄ فریبا نوری مجد تقاضای امتیاز نشریه ی پیام سبزاندیشان را می‌کند. ◄ رضا ترابی با انتخاب اعضای سازمان جهانی جوانان عضو هیأت مرکزی جوانان اسپرانتودان می‌شود. ◄ عباس باغستانی به عنوان نماینده و عضو هیأت مرکزی TEJO از سوی IREJO معرفی می‌شود. ◄ تیرماه شماره‌ی بیستم گاه نامه منتشر می‌شود. این آخرین شماره‌ی گاه‌نامه است. ◄ راه‌اندازی دفتر موسسه‌ی سبزاندیشان در شهریورماه ۱۳۷٦.

۱۳۷۷

◄ در پنجاه و سومین همایش جهانی جوانان اسپرانتودان در ایتالیا رضا ترابی به عنوان معاون سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان انتخاب می‌شود . ◄ همایش سالانه‌ی IREJO در تهران.هیات رییسه‌ی جدید انتخاب می‌شود. ◄ بنیانگذاری انجمن آموزگاران اسپرانتیست ایران IRLEI هیات موسس عبارتند از :رضا ترابی، حمزه شفیعی، نازی صولت، سیمین عمرانی و فریبا نوری مجد. ◄ پذیرش IRLEI به عنوان بخشِ کشوری اتحادیه‌ی بین المللی آموزگاران اَسپرانتو در ایران. ◄ مجله‌ی Esperanto اسپرانتو با رضا ترابی مصاحبه می‌کند که در شماره ی ۱۱۰۵ آن منتشر

می‌شود. ◀ سبزاندیشان با سازمان جهانی اسپرانتو برای آماده سازی و چاپ کتاب‌های فرهنگ عربی - اسپرانتو - عربی و آموزش اسپرانتو برای عرب زبانان همکاری می‌کند.

۱۳۷۸

◀ فرهنگ اسپرانتو - فارسی استاد عارف آذری توسط سبزاندیشان منتشر می شود. ◀ مجله ی کنتاکتو(Kontakto) شماره‌ی ویژه ی ایران منتشر می‌کند. ◀ حضور نوقلمان اسپرانتیست ایرانی در مطبوعات اسپرانتو زبان. ◀ سعید برهانی کلاس های آموزش اسپرانتو را در دانشگاه‌های مشهد برگزار می کند. او اسپرانتو را از طریق دوره‌ی مکاتبه ای سبزاندیشان آموخته و عضو باانرژی IREJO است. ◀ رضا ترابی عضوهیأت مرکزی سازمان جهانی اسپرانتو می‌شود.

۱۳۷۹

◀ کاروان ۱٤ نفره‌ی اسپرانتیست‌های ایرانی در اولین همایش اسپرانتویی دریای خزر در شهر باکو شرکت می‌کند.

۱۳۸۰

◀ همایش اسپرانتو، گفتگوی تمدن‌ها و حفظ محیط زیست با همکاری شهرداری تهران در سالن همایش **شهرداری** منطقه ۱۵ تهران برگزار می شود. ◀ به پیشنهاد سبزاندیشان و تایید و تصویب هیأت مرکزی سازمان جهانی اسپرانتو استاد عارف آذری به عنوان عضو افتخاری UEA پذیرفته می‌شود. ◀ طرح رضا ترابی مبنی بر آموزش اسپرانتو برای مهاجران افغانی (طرح زبان سلام) در ایران مورد استقبال UEA قرار گرفته و موسسه‌ی سبزاندیشان متولی آموزش می‌شود. بیش از ۲٦۰ نفر در ٦ دوره‌ی آموزشی این طرح شرکت می‌کنند. ◀ حمزه شفیعی در تهران و سعید برهانی در مشهد مسئولیت کلاس‌ها را بر عهده دارند. ◀ هیات نظارت بر مطبوعات با تقاضای فریبا نوری مجد مبنی بر انتشار فصلنامه‌ی دوزبانه‌ی فارسی - اسپرانتو به نام پیام سبزاندیشان موافقت می‌کند.

۱۳۸۱

◀ نیره ابراهیم‌پور به عنوان نماینده‌ی سبزاندیشان در سومین کنگره‌ی آسیایی اسپرانتو در کره‌ی جنوبی شرکت می کند او مسئول بخشِ جوانان سبزاندیشان است. ◀ انتشار اولین شماره‌ی مجله‌ی سبزاندیشان در پاییز. ◀ زهرا کریمی در دانشگاه مازندران کلاس های اسپرانتو را با همکاری غلامرضا آذرهوشنگ برپا می‌کند. ◀ سعید سرداری کلاس آموزش اسپرانتو را در دانشگاه کرمان برگزار می‌کند . او اسپرانتو را از طریق دوره‌ی مکاتبه‌ای سبزاندیشان آموخته و عضو IREJO است. ◀ افتتاح دفتر جدید موسسه در تهران ◀ احمدرضا ممدوحی - اولین سرنماینده‌ی سازمان جهانی اسپرانتو در ایران - به جمع همکاران مجله سبزاندیشان می‌پیوندد.

۱۳۸۲

◀ مجله پیام سبزاندیشان در دهمین جشنواره‌ی مطبوعات کشور شرکت می‌کند. ◀ زبان آموزان مهاجر افغانی در مشهد باشگاه اسپرانتیست‌های افغانی را بنیانگذاری می‌کنند. ◀ شیرین احمدنیا، شاعر و نویسنده‌ی اسپرانتودان - اولین ایرانی عضو هیأت مرکزیِ سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان - همکاریِ خود را با مَجله‌ی سبزاندیشان آغاز می‌کند ★.

برای آشنایی بیشتر خوانندگان عزیز با نهادها و نشریه‌هایی که نامشان در این گاه‌شمار آمده، در جدول زیر نام کامل آن ها و توضیح کوتاهی راجع به آن آورده شده است:

توضیح	نام به فارسی	نام به زبان اسپرانتو
جانشین "جامعه‌ی ملل" (۱۹۲۰)، سال تأسیس: ۱۹٤۵	سازمان ملل متحد	UN: Unuiĝinta Naciaro
یکی از بخش‌های UN، سال تأسیس: ۱۹٤٦	یونسکو: سازمان تربیتی، علمی و فرهنگیِ UN	Unesko: UN Edukada, Scienca kaj kultura organizaĵo
مشاور سازمان ملل متحد و یونسکو، سال تأسیس: ۱۹۰۸	سازمان جهانیِ اسپرانتو	UEA: Universala Esperanto-Asocio
بخش جوانان UEA، سال تأسیس: ۱۹۳۸	سازمان جهانی جوانان اسپرانتودانان	TEJO: Tutmonda Esperantista Junulara Organizaĵo
ماه‌نامه‌ی رسمیِ UEA، سال تأسیس: ۱۹۰۵ (از سال ۱۹۰۸ نشریه‌یِ UEA شد)	مجله‌ی اسپرانتو	**Esperanto revuo**
دوماه‌نامه‌ی فرهنگی-اجتماعیِ TEJO، سال تأسیس: ۱۹٦۳	مجله‌ی کُنتاکتو (ارتباط)	Kontakto gazeto
فصل‌نامه‌ی رسمیِ TEJO	مجله‌ی TEJOدر سراسرجهان	**tejo-tutmonde gazeto**
سرویس TEJO به مسافران اسپرانتودان	خدمات گذرنامه‌ای	**Pasporta Servo**
کانون اسپرانتو ایران ، سال تأسیس: ۱۹۹۵	سبزاندیشان	IEC (IRECO): Irana Esperanto-Centro
انجمن آموزگاران اسپرانتو ایران، سال تأسیس: ۱۹۹٦	-	IRLEI: Irana Ligo de E-istaj Instruistoj
سازمان جوانان اسپرانتودان ایران، سال تأسیس: ۱۹۹۳	اسپرانتو جوان	IREJO: Irana E-ista Junulara Organizaĵo

Memorfotaro
عکس‌های یادگاری



پنجمین همایش سراسری IREJO در تهران ۱۳۷۵



اولین دوره آموزش اسپرانتو در دانشگاه تبریز توسط عبداله حکیم نژاد۱۳۷۲



چهارمین گلگشت اسپرانتویی در برغان کرج ۱۳۷۴



دومین همایش سراسری IREJO تهران ۱۳۷۳



اولین همایش IREJO در تهران ۱۳۷۳



جشن انتشار کتاب فرهنگ اسپرانتو - فارسی استاد عارف آذری ۱۳۷۹



برفراز قله دماوند ۱۳۷۸



اردوی سبلان ۱۳۷۷

دهمین سالگرد بنیان‌گذاری

اسپرانتو جوان

ده سال پیش در چنین روزهایی مقدمات تشکیل سازمان جوانان اسپرانتودان ایران در حال انجام بود که با تشکیل آن تغییراتی چند جانبه در زمینه‌ی گسترش اسپرانتو در کشورمان ایجاد شد.

*نخست آنکه این تشکیلات اولین مرکز شناسنامه‌دار اسپرانتویی در ایران بود که بنیان‌گذاری آن مقدمه‌ای شد بر شکل گیری انجمن اسپرانتوی ایران و دیگر آنکه اسپرانتو با آن وارد عرصه‌های جدیدی شد که پیش از آن آزموده نشده بود. ضمن سپاس از همه‌ی دوستان ارجمندی که با ارسال مطالب خود یاد این رویداد را گرامی داشتند، در پی یادداشت‌های تنی چند از همراهان ویاوران **اسپرانتو جوان** ارایه می‌شود.*

Mesaĝo de UEA prezidanto

یادداشت رییس انجمن جهانی اسپرانتو درباره‌ی اسپرانتو جوان

Karaj legantoj kaj karaj membroj de la Irana Esperantista Junulara Organizo-IREJO, mi devas konfesi, ke de tempo al tempo mi havas okazon bedaŭri ke mi ne daŭrigis la lernadon de la persa lingvo ĝis efektiva uz-kapablo. Mi ja lernetis ĝin en la kadro de projekto por taksi la gradon de kono de la itala de irananoj loĝantaj ĉi tie, sed mi neniam vere progresis.

Se mi konus la persan mi povus nun per ĝiaj dolĉaj sonoj (ne mi diras tion, sed eĉ proverbe viaj najbaroj) saluti vin okaze de la 10-jariĝo de via Organizo.Estas tre bone, ke junaj iranaj esperantistoj povis fondi sian asocion kaj doni strukturon al sia agado kaj reprezenti la iranajn esperantistojn antaŭ la tutmonda esperantistaro.Tio, kio nun estas bezonata, estas ke, la filo inventu sian patron, tio estas, ke ekestu, eble el la pli aĝaj membroj de IREJO, la ĝenerala Irana Esperanto-Asocio, kies sekcio estos IREJO kaj kies sekcio estos la irana ILEI-sekcio. Apenaŭ necesas diri pri la intereso de Universala Esperanto-Asocio pri la irana movado kaj pri la espero komenci aranĝi renkontiĝojn en Irano por ke pli multaj eksterlandanoj povu koni kelkajn el la nuntempaj iranaj ideoj, kiuj tute kongruas kun la idealoj de la Esperanto-movado. Mi mem abunde utiligas en la laboro por Esperanto la ideojn de Dialogo inter Civilizoj, kiun via prezidanto tre brile prezentis en internaciaj forumoj. Per tio mi volas diri, ke iranaj esperantistoj havas multon por kontribui al la internacia movado. Gratulojn al IREJO pro la 10-jariĝo kaj multajn sukcesojn en la venontaj 10 jaroj!

Renato Corsetti, prezidanto de Universala Esperanto-Asocio

دهمین سال IREJO

در تیر ماه سال ۱۳۷۲، با همت تعدادی از جوانان اسپرانتیست IREJO شکل گرفت که اقدامی لازم و به موقع بود و توانست شروعی باشد برای شکل گرفتن بیشتر اسپرانتو در ایران. مطمئنا تا قبل از شکل‌گیری آن بسیاری از اسپرانتیست‌ها فعالیت‌هایی پراکنده داشتند ولی به دلیل عدم تمرکز فعالیت‌ها گاهی ممکن بود یک مسیر توسط چند نفر پیموده شود.

تشکیل IREJO شروع اقدامی سازمان یافته بود تا از برخی دوباره‌کاری ها جلوگیری شود. البته یک سازمان جوان و نوپا و با تجربیاتی اندک هیچگاه خالی از اشکالات و ضعف‌ها نبوده است ولی نتایجی که به‌دست آمد بسیار دلگرم کننده بود. آنچه که اکنون انجام می‌شود دنباله‌ی فعالیت های همان سازمان نوپا است و سعی بر آن است که نقاط ضعف و اشکالات به حداقل برسد و در این مسیر، از تجربه‌های افراد نیز بهره گرفته شود. IREJO باعث شد تا اسپرانتیست‌های سراسر کشور به تدریج گردهم آیند و IRECO (کانون اسپرانتو ایران) را تشکیل دهند. گردهم آمدن اسپرانتیست‌ها ، متمرکز شدن فعالیت‌های آن‌ها و به وجودآمدن جنبش اسپرانتو در ایران پیامدهای موفقی را به دنبال داشت. برگزاری کلاس‌های اسپرانتو در فرهنگسراها، چاپ فرهنگ اسپرانتو به فارسی و نیز انتشار فصلنامه پیام سبزاندیشان و ... از ثمرات تشکیل IREJO و به دنبال آن IRECO می باشد. از شروع فعالیت‌های IREJO روند پیشرفت اسپرانتو در ایران خوشبختانه هرگزقطع نشده است. به امید آنکه جوانان اسپرانتیست امروز با شور و شوقی بیشتر و انگیزه‌ای قوی تر در راه پیشبرد زبان اسپرانتو به فعالیت‌های خود ادامه دهند.

فریبا نوری مجد

الهه شدیدی

ده ساله می‌شوی!

ده سال پیش، رویدادی در تاریخ اسپرانتوی ایران روی داد که می‌توان آن را نقطه عطفی در روند تکاملی زبان اسپرانتو در ایران دانست. حرکتی که دست‌کم، یک دهه زمینه‌سازی پیدایی آن به درازا کشیده بود. جریانی که به انجام اصلاحات در نحوه‌ی پیشبرد زبان جهانی اسپرانتو در ایران - و نیز در جهان - انجامید و برون رفت از وضعیت رکود آموزش زبان اسپرانتو را در ایران در پی داشت.

از آغازین سال‌های دهه شصت خورشیدی، اما بودند جریاناتی که به ایجاد اصلاحات و تحول در روش توسعه‌ی زبان اسپرانتو در ایران می‌اندیشیدند وگاه گاه حرکتی نیز از آن‌ها دیده می‌شد. اما هیچ کدام دیری نپاییدند.

حرکتی که به ایجاد IREJO انجامید، گامی در جهت هر چه بیشتر مردمی کردن اسپرانتو بود. حرکتی که زبان جهانی اسپرانتو را - شاید - از حصار های گوناگون رهانید و این رهایش توانی دوچندان به آن بخشید. و حال در آستانه ده سالگی آن ایستاده‌ایم. به عنوان اسپرانتودانی که در بخشی از حرکات اصلاحگرانه در پیکره ی اسپرانتوی ایران حضوری فعال داشته- هر چند که شاید موفقیتی نیافت - اما امروز با تداوم ده‌ساله جریانی که از IREJO آغازید، به فرداهای روشن‌تر و بهتر زبان جهانی اسپرانتو ، چه در ایران و چه در جهان، امیدوارم. از یاد نبریم که ما همگی، اسپرانتیست - امیدوار- هستیم.

علیرضا دولتشاهی

Preskaŭ antaŭ 10 jaroj kelkaj gejunuloj plenaj de entuziasmo pri Esperanto kiuj ne povis obei siajn pasintulajn rimarkojn kaj ideojn konservativajn, decidis ekagi iel kaj provi iliajn ideojn, kaj rompi la silenton, kaj timigan atmosferon de E-movado en Irano, kiun precipe pasintuloj klopodis regi. Ĉitiel IREJO formiĝis kaj ekagis plen-energie .Ĝi sukcesis registri la unuan E-organizaĵon en Irano unuafoje kio estis tre grava paŝo en E-movado de Irana.

Sed kompreneble ĝi ankaŭ faris kalkajn erarojn kaj unua-paŝe ne povis organizi ĉiujn aferojn ĝuste kaj komplete. Fakte ĝi ne estis plen-organizita kaj esence staris sur bazo de personaj motivoj. Pro tio post eks-juniĝo de ĉefaj unuaj organizantoj, ĝi subite endormiĝis kaj ĝis nun ne havis gravan agon. Por havi daŭran movadon ni bezonas organizitan movadon kiu ne starus sur instigoj de kelkaj personoj kaj laŭ mi la intersantoj pri movado en Irano sen fanatikeco devas revizi kaj pripensi pri siaj pasintaj paŝoj precize. Alie ni ne havos progresantan movadon kaj post iu okazaĵo denove ĉiuj kaj ĉie silentiĝus kaj stagnado reekregus.

(f-ino) Nazi Solat

Tiam kiam mi komencis lerni Esperanton, mi ne havis pli ol 17 jarojn kaj ĝuste tiam IREJO (Irana Esperantista Junula Organizo) jam ekdormemis. Dum la jaroj mi multe aŭdis ĝian nomon de aliaj geesperantistoj kiuj antaŭe estis anoj de IREJO, tamen, mi sciis pri ĝi nenion krom tio ke IREJO iam fondiĝis kun penoj de malmultaj esperantistoj kiel organizo por aktivado de iranaj esperantistaj junuloj. Aldone iom post iom mi rimarkis ke malgraŭ la ekzisto de IREJO, pro aĝlimo de unuaj estraranoj, la organizo praktike stagnis kaj jam pri-esperantaj aktivadoj nur plenumiĝas pere de IEC (Irana Esperantisto-Centro), do silento de junuloj multfoje enpensigis min ke kial ili ne daŭrigas la vojon kiu jam estas glatita? Tiu revo konstante estis en mia menso, ĝis, dum la pasinta somero, hazarde oni kandidatigis min kiel iranan reprezentantinon partoprenonta en la 3-a Azia Kongreso de E-o, kiu okazis en Sud-Koreio. Do, tiu vojaĝo kaj kaŭzis al mi pli esplori pri historio de la organizo, kaj sufiĉe ekscitis motivon en mi kaj kelkaj aliaj junuloj, por ke ni iom pli serioze, revigligu IREJO-aktivadon.

Nu, junulaj agadoj future spegulos nian venkon aŭ nevenkon kaj pruvos nian pretendon…

(f-ino) Najjere Ebrahimpur (Nayereh Ebrahimpour)

IREJO dekjariĝas kaj ankoraŭ junas sed ne kiel sia plej aĝa frato, la 60-jara TEJO! Ĝi severas kaj arde komencis eksprimenti disvastigi E-movadon en Irano. La sola rimedo, t.e. la serioza volo, malgraŭ diversaj obstakloj freŝe jam pulsis. Sed kiun lokon ĝi povus trovi? Jes la kultur-centrojn, tie kie la gejunuloj pliaktivas, kaj eble vere iliaj kulturhejmoj. En iu el tiuj centroj superpasinte la aĝlimon kompreneble mi konatiĝis kun nov-naskita IREJO. Mi restis ĉe IREJO kaj helpis ĝin ĝis nun, ĉar ĝi bezonis helpantojn diversnivele. IREJO ekvivigis la novan periodon celante ke la movado ne nur restu juna por ĉiam. Estis bezonata plenkreskiĝo, do nia E-a revuo, kaj ŝtate registrita instituto estis el unuaj motivoj de antaŭenirantaj planoj. La alia paŝo estis la instruado de la lingvo E-o koresponde en la tuta lando. Nun IREJO kelkjare estas pasiginta la menciitajn motivojn kaj ne spertas retroirajn paŝojn.
Ne havi afablajn gepatrojn kaj ne sufiĉe da eksprimentoj, kaŭzis erarojn. Tamen ĝi povis ankaŭ eksterlande inter E-o mondanoj prezenti sin, kaj montri la taŭgan meriton por havi postenon. Eksplodaj agadoj kontraŭ la dormanta movado en Irano. Post kelkaj jaroj la estroj atingis la aĝlimon kaj la novaj respondeculoj ne povis daŭrigi la vojon, bedaŭrinde IREJO mem dormemis. La korespondaj kursoj kiuj senĉese daŭrigis sian devon kaj deĵoron, helpis revekiĝon malrapide. La E-istaj junuloj en diversaj urboj jam vigligas la movadon kaj el ĉef-urbo ricevas bezonatan gvidadon.
Plen-zorge rigardi al la pasinteco kaj nuna situacio, uzi la plej novajn rimedojn, kontribuos pulsantan koron de IREJO k.s. en la espereble brilanta futuro. (f-ino) Simin Emrani

Esperanto-Movado
جنبش اسپرانتو

چه هستیم و چه هدفی داریم؟ (٤)

رناتو کورسه‌تی (Renato Corsetti) روان- زبان شناس ایتالیایی **ترجمه: محمدرضا ترابی**

۴. چندزبانگی: اعضای جامعه‌ی اسپرانتوزبان - که یکی از معدود جوامع زبانی در مقیاس بین‌المللی در جهان است - بدون استثناء دو یا چند زبانه‌اند. هر عضو این جامعه، دست‌کم وظیفه‌ی یادگیریِ یک زبان بیگانه را تا حد مکالمه، پذیرفته است. در اغلب موارد، این امر به علاقه‌مندی و یادگیری چندین زبان و عموماً به گسترش افق فکری شخص نیز انجامیده است. ما اعلام می‌کنیم که اعضای هر جامعه‌ی کوچک و بزرگ زبانی، باید امکان واقعیِ تسلط یافتن بر زبان دوم را تا سطوح بالای ارتباطی داشته باشد. ما جنبشی برای فراهم آوردن چنین شانسی هستیم.

هنگام ملاقات با افراد بیگانه، یکی از اولین سوال های همیشگی - که در ابتدا نیز مطرح می‌گردد - این است که: "شما به چه زبانی صحبت می‌کنید؟" در این پرسش به‌ظاهر بی‌ضرر و بی‌طرفانه، چکیده‌ی کاملی از روند تکاملیِ ایدئولوژیِ اروپای غربی(و حتی فراتر از آن) در طول قرن‌های اخیر پنهان شده است.

در اروپای غربی، در طول شکل‌گیری دولت‌های نوین و امروزی، ایده‌ی شهروند آرمانی به صورت گام به گام شکل گرفت: شهروند ایده‌آل، کسی است که تنها به یک زبان صحبت می‌کند، و آن هم درست همان زبانی که در دربار سلطنتی صحبت می‌شود. خب، البته همه می دانستند که بسیاری از شهروندان، همچون کشاورزان، به زبانی غیر از زبان پادشاه صحبت می‌کنند، اما از سوی دیگر ایشان بر این امر نیز واقف بودند که کشاورزان اصولاً شهروندان نمونه‌ای نیستند و می‌بایستی آنها را مجبور کرد تا بیشترین حد ممکن به "شهروندان نمونه" شبیه شوند.

در امپراتوری‌های بزرگ باستان، همه این واقعیت را پذیرفته بودند که زیردستان تفاوت بسیاری با دیگران داشته و به زبان‌های مخصوصِ خودشان حرف می‌زنند. البته این موضوع باعث آزار هیچ کسی نمی‌شد، چراکه به‌عنوان بخشی از واقعیت زندگی مورد قبول همگان قرار گرفته بود. برای همه، این امر مسلمی تلقی می‌شد که اگر کسی بخواهد با بازرگانان فنیقی صحبت کند، می‌بایستی زبانِ فنیقی را یاد بگیرد و در غیر این صورت، فنیقی‌ها باید زبان محلی او را فرا بگیرند. همچنین، اگر کسی می‌خواست یا مجبور بود که در ارتشِ ترک سرباز شود، می‌بایستی زبان ترکی را نیز در کنار زبان مادری خود فرا گیرد. شکی وجود نداشت که بدون فراگیریِ زبان لاتین، کسی قادر نبود تا به یک کشیش کاتولیک تبدیل شود.

با به وجود آمدن دولت‌های بزرگ اروپایی، این نوع دیدگاه نسبتاً تساهل‌گرایانه از بین رفت. حتی انقلاب‌های بعدی نیز، به‌ویژه انقلاب کبیر فرانسه، نتوانست این مسئله را از بین ببرد، بلکه برعکس بر این امر تأکید شد که شهروندان می‌بایست در تمامیِ زمینه ها، ازجمله در قلمروی زبان، با یکدیگر برابر باشند.

از سوی دیگر، واقعیت‌ها اغلب سرسخت‌تر از نظریه ها هستند. اگر به جهان امروز بنگریم، می‌بینیم که بخش عظیمی از انسان‌ها - و از دید بسیاری از زبان‌شناسان، بزرگترین بخش آن - به‌صورت طبیعی، چند زبانه است. بیشتر مردم، یک زبان را درخانه حرف می‌زنند و زبان دیگر را در محیط کار، بازار یا

در پرستش‌گاه. این امر معمولاً باعث بروز اشکالی نمی‌گردد به شرطی که یک گروه زبانیِ خاص، نخواهد به زور زبان خود را بر دیگران تحمیل نماید و زبان گروه(های) دیگر را ممنوع سازد.

در دهه‌های اخیردانشجویان نیز در کشورهایی که - از نظر تئوری - کشورهای تک زبانه‌ای هستند، شروع به پرسش این سؤال کرده‌اند که آیا سیاستمدارانی که هدف‌شان از بین بردن ناهم‌سانی‌های زبانی در داخل کشورها است، بر حق هستند و آیا اصولاً نتیجه‌ی کار آنها سودی در بر خواهد داشت؟(در برخی از کشورها، مردم آماده هستند چیزهای ناحق را اگر سودی در پی داشته باشد، بپذیرند). به خاطر پدیده‌های فراوان اخیر، مشکلات موجود در این زمینه‌ها قابل لمس‌تر و حیاتی‌تر شده است. از یک سو، تکنولوژی جدید ارتباطی، ارتباطات فرازبانی را بیشتر و بیشتر مهیا می‌سازد و از سویی دیگر، موج‌های بزرگ مهاجرت هر روز انسان‌های یک قلمرو را به قلمرویی دیگر می‌برد.

در چنین وضعیتی، تلاش های ما می‌بایست در چه جهتی باشد؟

طرف‌داران رسیدنِ به هدف به هر قیمتی که باشد، خواستار آنند که از یک سو متکلمین زبان‌های " کوچک‌تر"، را وادار کنند که (یا به‌سادگی از طریق فشارهای اقتصادی و یا اگر لازم شد، به‌وسیله‌ی قوانین و نیروی پلیس) کلاً از زبان خود - حداقل در چند زمینه‌ی به‌خصوص - بگذرند (به‌عنوان مثال، اهالی لیتوانی، دانمارک، هلند،ترکیه، ژاپن و بسیاری ازکشورهای دیگر، می‌بایست برای پیشرفت در زمینه‌های گوناگون و منفک زندگی بین‌المللی، به طور خیلی ساده، زبان زورمندان را یاد بگیرند) و از سوی دیگر، مهاجران می‌بایستی به‌سرعت هر چه بیشتر، زبان مادری خود را ،و اگر امکان دارد حتی کشور خود را، فراموش کنند و به شهروندان نمونه‌ای برای کشورهای پذیرای ایشان، تبدیل گردند.

زبان‌شناسان و طرف‌داران برقراری روابط عادلانه بین گروه‌های انسانی، هرروزه این امر را تجربه می‌نمایند که حصول به این آرمان‌ها چه اندازه مشکل است. در عرصه ی روابط بین‌المللی، کفه‌های ترازوی قدرت، به‌طور مستمر در حال بالا و پایین رفتن است. ملتی که تا دیروز به ظاهر به حکم سرنوشت بر مدار نابودی قرار گرفته و لنگ لنگان از پی دیگران روانه بود، به‌ناگهان قدرت‌مند می‌شود و مدعی حقوق خود- و از جمله حقوق مربوط به زبان خود- می‌گردد.

وضعیت کنونی، جاودانه نخواهد بود، هرچند به نظر ما که در این عصر زندگی می‌کنیم، ممکن است که این‌گونه به نظر برسد. چنان چه در سال ۲۰۵۰ میلادی، زبان اسپانیایی، پرمتکلم‌ترین زبان آمریکا شود،طرف داران کنونی زبان انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی، چه چیزی برای گفتن خواهند داشت؟



طرح از Francisco L.Veuthey

در مورد بسیاری از مسائل موجود در نقاط مختلف جهان، این امر به اثبات رسیده است که سیاست‌های یکی‌سازی که هدف‌شان - در زمینه ی زبان‌ها - از بین بردن زبان‌های کوچک‌تر و استفاده‌ی انحصاری از یک زبان می‌باشد، آسان و رایگان نبوده بلکه با درد و مشقت فراوان و هزینه‌های گزاف همراه است. حتی در بسیاری از این‌گونه موارد، مسائلی که به‌نظر می‌رسید حل‌شده باشد، در دهه‌های اخیر معلوم شد که در واقع حل نشده است. مثلاً، پنجاه سال پیش چه کسی می‌توانست پیش‌بینی کند که ایرلندی‌های دوبلین دوباره به یادگیری و حرف زدن به زبان

ایرلندی را شروع بکنند؟

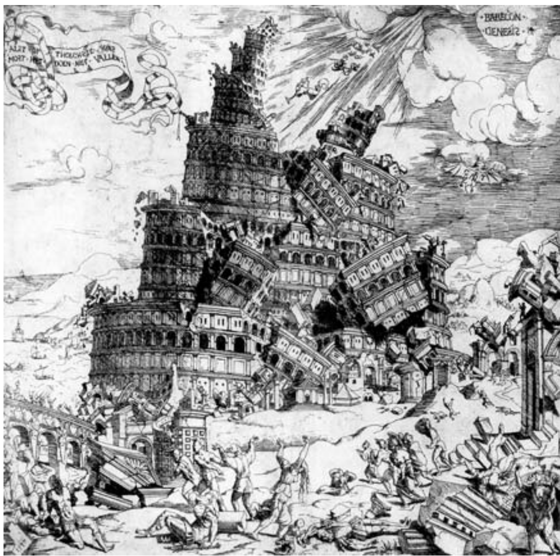
در مواجهه‌ی با این‌گونه موقعیت‌ها، حتی در کشورهایی که به‌طور سنتی طرفدار یک‌زبانگی بوده‌اند، این امر آشکار شده است که انسان‌ها می‌توانند دو یا چند زبانه باشند بدون این که این امر باعث بروز فاجعه‌ای گردد. امپراتوران برجِ بابل-که

زبان‌شناسان و طرف‌داران برقراری روابط عادلانه بین گروه‌های انسانی، هرروزه این امر را تجربه می‌نمایند که در عرصه ی روابط بین‌المللی، کفه‌های ترازوی قدرت، به‌طور مستمر در حال بالا و پایین رفتن است. ملتی که تا دیروز به ظاهر به حکم سرنوشت بر مدار نابودی قرار گرفته و لنگ لنگان از پی دیگران روانه بود، به‌ناگهان قدرت‌مند می‌شود و مدعی حقوق خود ـ و از جمله حقوق مربوط به زبان خود ـ می‌گردد.

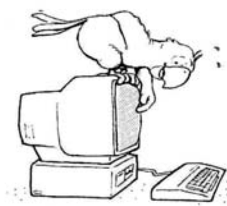
براین واقعیت آگاه بودند - از ورای جهان در حال لبخند زدن هستند!✱

اما اسپرانتودان‌ها نیز حق دارند لبخند بزنند. جنبش اسپرانتو، در حقیقت متشکل از انسان‌هایی است که بدونِ استثنا، حداقل دوزبانه هستند. ایشان بی‌آن‌که زبان مادری خود را طرد کنند، دست به فراگیری اسپرانتو زده و شروع به حرف زدن به زبانی دیگر کرده‌اند. پیامدهای جهان‌شناختی این مسئله برای تمامیِ سخن‌گویان زبان اسپرانتو روشن است،گر چه به سختی قابل توضیح برای افراد تک‌زبانه است - به ویژه کسانی‌که در طول سالیان متمادی، تلاش کرده‌اند تا زبان بیگانه‌ای را یاد بگیرند، اما به سطح لازم برای سفارش بدون مشکل یک فنجان قهوه در یک کافه نیز، نائل نشده‌اند - یعنی دقیقاً همان کسانی که ما می‌خواهیم امکان عملیِ دوزبانه شدن را در اختیارشان بگذاریم!

✱اشاره به اسطوره‌ی برج بابل، که برای ممانعت از ساخته شدن آن، زبان‌های مختلف بین سازندگان آن رواج داده شد، تا از رسیدن ایشان به ملکوت جلوگیری گردد.



دنیای اینترنت



زیر نظر: حمیدرضا کبیری

واژه‌نامه‌ی چند زبانه‌ی BABYLON PRO چیست ؟

Babylon-Pro یک ابزار اطلاعاتی قدرتمند است که اطلاعات مربوط به ترجمه و تبدیلات را برای هر کلمه یا مقداری که شما روی آن کلیک می کنید را فراهم می‌کند.

درباره‌ی Babylon-Pro

Babylon-Pro نسخه جدیدتر و بهبود یافته **Babylon** است که شامل توانایی ها و پیشرفت های جدید است. کاربران **Babylon** می‌توانند از انگلیسی به دیگر زبان‌ها و برعکس (و یا هر نوع ترکیب ایجاد شده مثلاً از فرانسه به آلمانی) ترجمه کنند. Babylon دارای هزاران لغت‌نامه است که به راحتی ترجمه ی کلمات، اصطلاحات و انواع تبدیلات را می‌توان در لغت‌نامه آن یافت. این لغت‌نامه امکان تلفظ بعضی از کلمات را نیز دارا می‌باشد. این لغتنامه‌ها از تجربه‌ی میلیون‌ها کاربر **Babylon** گرد آمده است. همه روزه بر تعداد واژگان این برنامه افزوده می‌شود و برنامه با اتصال به اینترنت قادر است لغات جدید را دریافت کند.

Babylon و اسپرانتو

Babylon-Pro دارای لغت‌نامه های متعدد اسپرانتو می‌باشد از جمله :اسپرانتو به انگلیسی - انگلیسی به اسپرانتو - اسپرانتو به فرانسه - ایتالیایی به اسپرانتو و ...متاسفانه تاکنون لغت‌نامه اسپرانتو به فارسی و فارسی به اسپرانتو برای این برنامه قدرتمند و جالب ایجاد نشده است. نشانی سایت این برنامه http://www.babylon.com می‌باشد. برای دریافت این برنامه علاقه مندان با دفتر مجله تماس بگیرند.

سایت سندیکای بین‌المللی کارگران به زبان اسپرانتو

سایت سندیکای بین‌المللی کارگران از چندی پیش علاوه بر ۹ زبان دیگر به زبان اسپرانتو نیز اخبار و اطلاعات را در اختیار مراجعه کنندگان خود قرار می‌دهد. نشانی سایت سندیکای بین‌المللی کارگران این است: http://www.labourstart.org/eo

اینترنت به زبان اسپرانتو!

با استفاده از سایت http://lingvo.org/traduku علاقه‌مندان می‌توانند صفحات اینترنتی را که به زبان‌های انگلیسی- آلمانی- فرانسوی- سوئدی- اسپانیایی - هلندی و پرتقالی هستند به اسپرانتو ببینند! کافیست تا در قسمت Eltirado نام و نشانی صفحه ای را که می‌خواهید به اسپرانتو ببینند، درج کنید تا بلافاصله آن صفحه به اسپرانتو دیده شود! همچنین با استفاده از این **سایت** می‌توان مطالب را به هشت زبان ترجمه کرد!

خبرگزاری رم نت مجارستان به زبان بین‌المللی اسپرانتو

خبرگزاری رم نت مجارستان از چندی قبل اخبار خود را به زبان بین المللی اسپرانتو نیز در دسترس عموم قرار می دهد. برای خواندن اخبار این خبرگزاری می‌توانید نگاهی به این آدرس بیندازید:

http://www.romnet.hu/hirek/eszpindex.html



عکس: www.emuna.de

انگلیسی

زبان بین‌المللی یا ملی؟

ترجمه: احمدرضا ممدوحی

علل مخالفت انگلیسی‌ها با بین‌المللی شدن زبان انگلیسی:

پیروزیِ ظاهریِ زبان انگلیسی در جهان، خوشایند همه‌ی انگلیسی ها نیست. آقای یان فانتوم (Ian Fantom) سردبیر انگلیسیِ یک مجله‌ی اینترنتی، تحت عنوان ئي اِی بی نیوز (EAB News) نگرانیِ خود را از کاهش تعداد افراد انگلیسی زبان که زبان‌های خارجی را فرا می‌گیرند، ابراز نمود:

"مایلم روی نکاتِ منفیِ ناشی از این امر، برای انگلیسی‌ها تأکید نمایم، چراکه در غیر این صورت ممکن است تصور شود «چه خوب خواهد شد اگر زبان انگلیسی بین‌المللی گردد!»

هم‌اکنون بسیاری از انگلیسی‌ها بحث راجع به سناریویی را آغاز کرده اند که در پایانِ آن، همه ی مردمِ جهان دوزبانه خواهند بود، غیر از ما انگلیسی‌ها، و ایشان از عوارض نامطلوب این امر در هراس‌اند."

این سخنان آقای فانتوم، نشان‌دهنده‌ی صحیح بودن مفاد بیانیه‌ی پراگ می‌باشد، حتی در مورد کسانی که زبان مادری‌شان زبان انگلیسی است:

فقط درصد بسیار ناچیزی از افرادی که مبادرت به فراگیریِ زبان خارجی می‌نمایند، قادر به تسلط یافتن بر آن هستند. در صورتی که تسلط کامل بر زبان اسپرانتو، حتی بدون معلم و کلاس نیز ممکن است.

در آغاز سال گذشته‌ی میلادی، وزارت آموزش و پرورش انگلستان به دانش آموزان بالای ۱۴ سال این کشور، این اجازه را داد که زبان خارجی را نیاموزند. در پی این اقدام، حتی مجلات غیر مربوط به زبان نیز، در این کشور دست به انتقاد زده و راجع به پیامدهای منفیِ آن، اظهار نظر نمودند. از جمله، تایمز (The Times) با مقاله‌ای به‌نام "آموزش زبان، در آستانه‌ی بحران"، بحثی عمومی را در این زمینه برانگیخت.

بنابر مطالعات CILT ***"مرکز پژوهشی - اطلاعاتیِ آموزش زبان"***، فقط ۵۰ درصد از مدارس انگلستان در سپتامبر سال ۲۰۰۱ در حال تدریس زبان بیگانه بوده‌اند، در صورتی که این رقم، در سال ۲۰۰۰، برابر با ۷۵ درصد بوده‌است. این تحقیقِCILT نشانگر کاهش بسیار زیادِ تعداد فراگیرندگان زبان های خارجی در انگلستان می‌باشد.

به این ترتیب، انگلیسی‌ها مورد تبعیض واقع خواهند شد، به عنوان مثال، آیا سخن گویان تک زبانه ی انگلیسی، در بازار کار اروپا - که قاره‌ای چندزبانه است و در عین حال از نظر زبانی با نابرابری روبرو است- شانسی مساوی با دیگر اروپاییان، خواهند

داشت، اروپاییانیکه هر کدامشان حد اقل به دو زبان تکلم خواهند کرد؟

حتی اکنون نیز، انگلیسی‌هایی که مشغولِ فراگیریِ زبان‌های دیگر هستند، از این موضوع شکایت دارند که افرادِ اروپایی، هنگام مواجهه‌ی با ایشان، فقط مایل به تمرین کردن زبان انگلیسیِ خود هستند! و از صحبت کردن به زبان خودشان با انگیسی‌ها امتناع می‌ورزند!

نقل از شماره‌ی ۱۱۵۵ (سالِ نود و ششم، صفحه ی ۱۰) ماهنامه ی Esperanto ، ارگانِ رسمیِ UEA (سازمان جهانیِ اسپرانتو)، دارای روابط مشورتی با سازمان ملل متحد و یونسکو

علل مخالفت غیرانگلیسی‌ها با بین‌المللی شدن زبان انگلیسی:



پروفسور اُتو هاژپرا (Otto Haszpra)، عضو چهار آکادمیِ علمیِ جهان که تا کنون حدود ۳۰۰ مقاله‌ی علمی و ۶۰۰ مقاله ی عمومی از وی منتشر شده است و نام‌اش در کتب معرفیِ دانشمندان جهان (Who is Who in Science & Technology)، در کشورهای انگلستان، آلمان، آمریکا و مجارستان و اسپرانتستان (Esperantio دنیای اسپرانتوزبان) ثبت شده و تا کنون حدود ۱۸۰ سخنرانی علمی در کشورهای گوناگون برگزار نموده است، اخیراً در مورد بحران زبان در اتحادیه‌ی اروپا و نهایتاً در دنیا، مقاله‌ی مفصل و مستندی منتشر ساخته است، که چکیده‌ای از مطالب آن در این جا آورده می‌شود[1]:

پروفسور اُتو هاژپرا:

به نظر من اتحادیه‌ی اروپا به یک زبان مشترک احتیاج دارد که تمامیِ شهروندان اروپایی - و نه فقط بخش کوچکی از ایشان که جزو نخبگان محسوب می‌شوند - بتوانند به‌راحتی و با صرف مقدار نسبتاً کمی وقت و هزینه آن‌را فراگرفته و قادر به استفاده ی مفید از آن چه به‌صورت کتبی یا شفاهی ، گردند. به‌کارگیریِ چنین زبانی نمی‌بایست محدودیتی برای

بنابر مطالعات CILT *"مرکز پژوهشی-اطلاعاتیِ آموزش زبان"*، فقط ۵۰ درصد از مدارس انگلستان در سپتامبر سال ۲۰۰۱ در حال تدریس زبان بیگانه بوده اند، در صورتی که این رقم، در سال ۲۰۰۰، برابر با ۷۵ درصد بوده‌است.

زبان‌های مادریِ ایشان ایجاد نماید، بلکه در حین محافظت از آن‌ها، در جهت توسعه‌ی هرچه بیشترشان نیز کمک نماید. ولی آیا برای این منظور می توان از زبانی ملی، مانند انگلیسی بهره گرفت؟

یک فرد با ضریب هوشیِ متوسط، زبان انگلیسی و یا هر زبان ملیِ دیگرِ نسبتاً مشکل مانند آن را، در ظرف مدت ۲۰۰۰ ساعت آموزش، می‌تواند یاد بگیرد. منتها، تسلطی که وی در این زبان به دست خواهد آورد، به هیچ وجه قابل مقایسه با تواناییِ او در زبان مادری‌اش نخواهد بود.

هرساله حدود ۵/۱ درصد از جمعیت، به کسانی که زبان بیگانه را یادگرفته‌اند، اضافه می‌شود. مثلا، در آلمانِ ۸۰ میلیون نفری، سالانه یک میلیون و دویست هزار نفر از شهروندان، که هرکدام‌شان حدود ۲۰۰۰ ساعت از اوقات خود را صرف یادگیریِ زبان خارجی کرده‌اند، وارد آن بخش از جامعه‌ی خود می‌شوند که زبان بیگانه را می‌داند. حال اگر دستمزد ساعتیِ ایشان را به‌طور متوسط حتی ۵ یورو هم فرض کنیم، در واقع هر یک از ایشان به‌اندازه‌ی ۱۰۰۰ یورو کار بدون دستمزد انجام داده است! به‌این ترتیب در کل آلمان این رقم، سالیانه بالغ بر ۱۲ میلیارد یورو (برای ۲/۴ میلیارد ساعت) می‌گردد!

در سطح اروپا، که در حال حاضر دارای ۴۴۰

میلیون نفر جمعیتِ غیرانگلیسی‌دان است (و این رقم به‌زودی، با پیوستن دیگر کشورهای اروپایی به این اتحادیه، به ۵۰۰ میلیون نفر خواهد رسید)، هرساله ٦/٦ میلیون نفر می‌بایست زبان بیگانه را فرا گرفته باشند. و این امر به معنیِ صرف ۱۳/ ۲ میلیارد ساعت کاری و ٦٦ میلیارد یورو هزینه‌ی سالیانه است - که البته اگر مخارج آموزش نیز به‌آن اضافه گردد، بالغ بر ۷۳ میلیارد یورو خواهد شد. و این در حالی است که انگلیسی‌ها نه تنها مجبور به صرف این اوقات و مخارج نیستند، بلکه می‌توانند از همین اوقات، برای تدریس زبان مادری‌شان به دیگر اروپایی ها بهره جسته و از این راه پولی نیز به‌دست آورند!

چنانچه بر همین اساس، هزینه ی آموزش زبان انگلیسی را برای ساکنان غیرانگلیسی‌زبانِ کل این کره‌ی خاکی، حساب کنیم، مبلغ نهایی حدود ۱۰۵۰ میلیارد یورو در سال یعنی حدود دو برابر کلِ بودجه‌ی نظامیِ ۱۵ کشور قدرتمند جهان (۵۷۰ میلیارد یورو در سال) خواهد بود!

یک فرد با ضریب هوشیِ متوسط، زبان انگلیسی و یا هر زبان ملیِ دیگرِ نسبتاً مشکل مانند آن‌را، در ظرف مدت ۲۰۰۰ ساعت آموزش، می‌تواند یاد بگیرد. منتها، تسلطی که وی در این زبان به‌دست خواهد آورد، به هیچ وجه قابل مقایسه با توانایی‌ِ او در زبان مادری‌اش نخواهد بود.

حال ببینیم اگر به‌جای زبان انگلیسی، زبان فراساخته‌ی اسپرانتو را بخواهیم به مردم جهان بیاموزیم، این اعداد و ارقام چگونه خواهد بود. اسپرانتو را با صرف حدود ۲۰۰ ساعت (یعنی یک‌دهم وقتی که برای زبان انگلیسی لازم است) می توان فراگرفت - و تسلطی که شخص بر زبان اسپرانتو به‌دست می‌آورد، به‌مراتب بیشتر از توانائیِ وی در زبانِ انگلیسی خواهد بود. بنابر این تمامیِ هزینه‌ها و اوقات آموزشی، حداقل به یک‌دهم تقلیل می‌یابد. یعنی، کل هزینه‌ی سالیانه‌ی آموزش زبان اسپرانتو در کل دنیا، برابر با ۱۰۵ میلیارد یورو خواهد بود. و این در حالی است که مزایای آموزش اسپرانتو در این‌جا به پایان نمی‌رسد، چرا که:

مخالفت‌های قومی، ملی، سیاسی و ... که علیه زبان انگلیسی وجود دارد، در مورد زبان بی‌طرف و علمیِ اسپرانتو وجود نخواهد داشت، چرا که همه و همه

فراگیریِ اسپرانتو نه تنها منافاتی با زبان‌های مادری و ملیِ موجود نخواهد داشت، بلکه با یادگیریِ اسپرانتو، شناخت افراد از زبان مادری‌شان نیز، عمیق‌تر می‌گردد.

بدون هیچ استثنایی می‌بایست این زبان را که متعلق به هیچیک از ایشان نیست - و بنابر این می‌تواند به همگیِ ایشان تعلق داشته باشد - فرا بگیرند.

فراگیریِ اسپرانتو نه تنها منافاتی با زبان های مادری و ملیِ موجود نخواهد داشت، بلکه با یادگیریِ اسپرانتو، شناخت افراد از زبان مادری شان نیز، عمیق‌تر می‌گردد. با فراگیریِ اسپرانتو، یادگیریِ زبان‌های بیگانه‌ی دیگر، آسان‌تر و سریع‌تر می‌گردد. بنابر این چه کسانی که می‌بایست زبانی دیگر را بیاموزند ـ مثلاً به عنوان زبان قومی، ملی، مذهبی، منطقه‌ای و ... و چه کسانی که فقط به یادگیریِ دیگر زبان‌های خارجی علاقه‌مند هستند، پس از اسپرانتو، تواناییِ انجام بهتر این کار را خواهند داشت.

نقل از شماره‌ی ۱۱۵٦ (سالِ نود و ششم، صفحه ی ۳۵) ماهنامه ی Esperanto ، ارگانِ رسمیِ UEA (سازمان جهانیِ اسپرانتو)، دارای روابط مشورتی با سازمان ملل متحد و یونسکو

✷متن کامل این مقاله در مطبوعات زیر به‌چاپ رسیده‌است:

HASZPRA, Otto. La Natura Ŝarĝo de la Lingvolernado kaj ĝia Radikala Malpliigeblo, Scienca Revuo, 3/2002.

HASZPRA, Otto. La Natura Ŝarĝo de la Lingvolernado kaj ĝia Radikala Malpliigeblo, Debrecena Bulteno, 131/2002.

منبع مورد استفاده برای برآورد بودجه‌ی نظامیِ ۱۵ کشور قدرتمند جهان، سالنامه‌ی زیر است:

The Defense Budget, Stockholm International Peace Research Institute Yearbook, 2002.

کاوشی در

تاریخ اسپرانتوی ایران (۴)

علیرضا دولتشاهی

نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم میلادی برای ایران و انسان ایرانی نیز سال‌های تحول بود. سال‌های برخورد سینه به سینه با جهان غرب. در آغازین سال‌های سده بیستم، ثمره‌ی این دگرگونی ذهنی به بار نشست: **انقلاب مشروطیت.**

در نخستین سال‌های سده سیزدهم قمری - یا دقیق تر سال ۱۳۰۵ ق. - بود که نخستین مدارس نوین در ایران پا گرفت. جنبشی که با پای‌مردی زنده یاد **حسن رشدیه** پیر معارف شکل گرفت. با کمی دقت در می‌یابیم که سال ۱۳۰۵ ق. همان سالی‌ست که زبان جهانی اسپرانتو به جهانیان عرضه شد. یعنی سال ۱۸۸۷ میلادی.آیا در این هم‌زمانی چیزی نهفته است؟ این هم‌زمانی، هم‌زمانی در گشوده شدن روزنه‌هایی نوین بر مردمان است. انسان ایرانی روزنی گشوده یافت بر جهان دانش روز، و بشریت نیز روزنه‌ای یافت گشوده بر هم‌زیستی، بر دوستی: **اسپرانتو.**

نقش مدارس نوین در پرورش انسانی جدید، با دیدگاه‌هایی نوین در ایران بر همگان آشکار است.آن مدارس بودند که زمینه ایجاد **دارالفنون** را مهیا ساختند، و دارالفنون نیز بستری گشت تا اندک زمانی بعدتر **دانشگاه تهران** بنیاد گیرد. امروزه بسیاری از دانش آموختگان آن مدارس - خواه مدارس رشدیه، خواه دارالفنون- را به نام می شناسیم. اما نقش مدارس اسپرانتو ایران در شکل دادن انسان ایرانی چیست؟

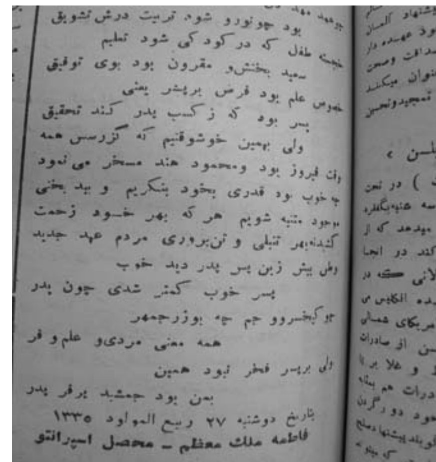
تاکنون با چند تن از بنیادگران این مدارس آشنا شدیم، اما در مورد اسپرانتو آموزان این مدارس چه می دانیم؟ چند تن از آنها را فقط در حد نام‌شان می‌شناسیم؟

اسپرانتوآموزان، در آن سال‌های نخستین جنبش اسپرانتوی ایران، نیز چون امروزه روز، به ترجمه و نگارش از اسپرانتو و درباره‌ی اسپرانتو، دست می‌زدند. از نکته‌های قابل توجه در آن نگارش‌ها این است که در کنار نام مترجمان و یا نویسندگان ، صفاتی از قبیل **محصل اسپرانتو**، و یا **اسپرانتیست**، به کار می‌رفت. با پرسه در مطبوعات آن دوره می‌توان این دست نوشتارها را باز جست.

از جریان‌های رایج مطبوعات آن دوره می توان به مسابقه‌های قطعات ادبی خاص اشاره کرد. بدین معنا که مثلا نگارش متنی **بی‌نقطه** یا **بدون یکی از حروف الفبا** را برای علاقه‌مندان، به مسابقه می‌گذاشتند. منظور از نگارش متن بی‌نقطه آن نیست که از به کار بردن نقطه بر یا زیر حروف پرهیز کرد،که بدین معناست که از واژگان مترادف، آن را که فاقد نقطه است، به کار برد. یکی از نخستین اسپرانتوآموزانی که در مطبوعات آن دوره نامش دیده می‌شود، **فاطمه ملک معظم - محصل اسپرانتو** است. او در مسابقه نگارش متن بی الفِ نشریه **عصر جدید** شرکت کرده است. متنی که وی نَگارش کرده است در صفحه ۷ شماره‌ی ۵۴ آن نشریه مورخ ی،۲۸ ربیع الاول۱۳۳۵ ق. برابر با ۲۳ ژانویه ۱۹۱۷ میلادی چاپ شده است.

از دیگر اسپرانتوآموزانی که در مطبوعات آن دوره نامش آمده، می‌توان به **اشراقیه** اشاره کرد. فردی که حتی نمی‌دانیم زن است یا مرد! در نشریه ی **عصر جدید** (شماره ۷۱ مورخ ۱۰ جمادی الاول۱۳۳۵ برابر ۳ مارس۱۹۱۷) ترجمه‌ای از وی - از زبان جهانی اسپرانتو- با عنوان **دموستن** درج شده است. این ترجمه، شاید نخستین برگردان متنی از اسپرانتو، اما نه در باره‌ی اسپرانتو، در مطبوعات ایران باشد. برای نمونه می‌توان از ترجمه‌هایی درباره‌ی اسپرانتو و از زبان اسپرانتو که پیشتر در مطبوعات آن دوره نشر یافته بود، به ترجمه‌ای از **موچول خانم مصور اسپرانتیست** اشاره کرد. این ترجمه با عنوان **احصاییه لسانهای مهم دنیا** در همان **عصر جدید** (شماره‌ی ۴۱ مورخ۲۵ صفر۱۳۳۵ برابر۲۱ دسامبر۱۹۱۶) درج شده است. این مقاله از **سالنامه رسمی اسپرانتو** (**Jarlibro**) به فارسی برگردانیده شده است.

یکی از جریان‌های فکری که در آن دوران در مطبوعات ایران شکل می‌گرفت، مسأله هویت ملی با نگاه به ایران باستان بود. در میان کوشندگان این خط فکری نمی‌توان از **ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای** نام نیاورد. وی به تاریخ ۱۷ شعبان ۱۳۳۴ نخستین شماره‌ی نشریه خود را به نام **نامه پارسی** در تهران منتشر کرد. نامه پارسی دوهفته نامه ای بود که می‌توان آن را نخستین نشریه ایرانی دانست که به زبان فارسی سره منتشر می‌شد. شعار نامه پارسی چنین


بتاریخ دوشنبه ۲۷ ربیع المولود ۱۳۳۵
فاطمه ملك معظم - محصل اسپرانتو

بود:**نگهبان کشور زبان کشور است.** مقالات درج شده در این نشریه، بیانگر شوری ناسیونالیستی بود. اما ناسیونالیسمی که رنگی رومانتیک دارد و حسرت از یاد رفتن شکوه باستانی ایران و رجعت به آن را درمان و چاره‌ای بر عقب ماندگی ایران آن عصر می داند. آزاد مراغه‌ای، بر آن است که زبان فارسی نه تنها بر جهان تأثیر گذاشته است، بلکه شاید تنها زبانی است که می‌تواند و باید جهانی شود. هرچند وی اصولاً به جهانی شدن زبانی امیدوار نیست.

در یکی از شماره‌های نشریه‌ی نامه پارسی (ش۶، ۱۶ شهریور ۵۱۳۵ باستانی برابر با ۳ ذیقعده ۱۳۳۴ تازی)، نامه‌ای از یک اسپرانتودان ایرانی منتشر شده. نام وی **ف.عبدالله زاده** است. آنچه در باره‌ی این نامه مهم است، تاریخ آن است. نامه در شماره مورخ ۳ ذیقعده درج شده است. به یاد بیاوریم که نخستین باهمآد اسپرانتو در تهران، به تاریخ ۳۰ ذیقعده همان سال برپاگشته بود. یعنی نامه مزبور ۲۷ روز پیشتر از برپایی آن باهمآد منتشر گشته است. پس **ف.عبدالله زاده** را باید یکی از نخستین کوشندگان زبان جهانی اسپرانتو در ایران بدانیم. اما، او به راستی کیست؟ نگارنده در هیچ یک از منابع اسپرانتو، نامی از وی نیافته است.

در آن نامه عبدالله زاده پس از اشاره به کوشش های آزاد مراغه‌ای در یافتن برابرهایی برای واژگانی از قبیل: تلگراف، اتوموبیل، سیگار،... می‌نویسد که «*بهتر است بزرگان و دانشمندان یک زبان خوب و رسا را از میان زبان‌های ملی به عنوان زبان جهانی برگزینند تا همگان آن را آموخته و به کار برند*». اما در پایان نامه‌اش- که با واژگان **دساتیری** به کار گرفته توسط آزاد مراغه ای نگاشته شده است - می‌نویسد: «*اگر از سودهای زبان فراسنداجان (بین‌المللی) آگاه باشید و برنایشتی (تعصب) نژادی را بکنار گُذاشته زاکان و بربست (قاعده و قانون) اسپرانتو را بدانید بی درنگ شما هم از اسپرانتو خواهان می شوید. امیدوارم که این نگارش بنده را با پاسخش در نامه نامی بگنجانید*».

آزاد مراغه‌ای در همان شماره پاسخ این نامه را داده است. پاسخی که در جای خود قابل تأمل است:«*که این کار ما با روایش دادن زبان فرسنداجان هیچ گونه دشمیزی (منافات) ندارد چنانکه خود ایشان هم در میان گفتار خود پذیرفته‌اند آری اگر چه ما در شماره دوم درباره زبان فرسنداجان بخوبی نوسیره (بحث) نموده و گفته‌ایم که این کارهای نشدنی است و نایکسانی زبان را خداوند دانا و توانا برای خوبی وبهبودی جهانیان هال (قرار) داده با همه آنها ما با اندیشهای یگانه دانشمند کیهان دکتر زامنهوف همراهی داریم و تا یک اندازه برای جهانیان سودمندش میپنداریم. اگر نگارنده گویش (مقاله) بالا خود را بما بشناسانند و گفتگو نمایند خواهند دید که ما هم از برادران و همراهان ایشان هستیم.*⋆



عصر جدید (شماره۷۱ مورخ ۱۰ جمادی الاول۱۳۳۵ برابر ۳ مارس۱۹۱۷)
اولین ترجمه از اسپرانتو به فارسی؟

Medioprotektado
محیط زیست

آلودگی ساحل‌ها

نیره ابراهیم پور

آدمی در طول تاریخ همواره به دلایل مختلف به سمت سواحل جذب شده و در آنجا مستقر شده است. تعدادی همچون ماهیگیران بواسطه استفاده از منابع زنده به آن روی آورده‌اند، تعدادی به دلیل بهره برداری از منابع فسیلی و کانی آن و گروهی نیز به دلیل بهره‌مند شدن از چشم اندازهای زیبا و فرصت‌های تفرجی آن.

در حقیقت سواحل دریایی از طرفی یکی از مهم ترین منابع سرشار مواد غذایی، معدنی و انرژی محسوب می‌شوند که برای محیط زیست محلی، منطقه‌ای و جهانی اهمیت فراوانی دارند و برای طیف وسیعی از جانداران، محیطی امن برای سکونت، تغذیه و زاد و ولد بوجود می‌آورند و از طرفی به واسطه موقعیت جغرافیایی خود که فصل مشترک دریا و خشکی است، موقعیتی ویژه دارند و از نظم و تعادل حاکم بر دریا و خشکی تاثیر می پذیرند به آن اثر می‌گذارند.

رشد روز افزون جمعیت، توسعه‌اجتماعی و اقتصادی و بهره‌وری افسار گسیخته و بی‌رویه از منابع ساحلی و آلوده ساختن آن، از جمله عواملی هستند که فشار سنگینی را برروی مناطق ساحلی وارد کرده و رفته رفته چهره سواحل و زیستگاه‌های طبیعی آن را دگرگون می‌سازند. توسعه و گسترش شهرها که عمده ترین ره آوردش برای سواحل، فاضلاب و زباله و بلاخص پلاستیک و کاغذ است، احداث کارخانجاتی همچون مجتمع های پتروشیمی، پالایشگاه‌ها و نیروگاه‌ها که همواره مواد زاید و آلایندهای خود را در حوزه‌های آبریز سواحل وارد می‌سازند، انجام فعالیت های زراعی هم‌چون باغداری و جنگل‌داری در نواحی ساحلی که موجب انتقال رسوب و آب‌های آلوده به مواد آفت کش به ناحیه ساحلی می‌شوند، فعالیت‌های نظامی همچون جنگ، تخلیه مهمات، مانورهای نظامی و آزمایشات تسلیحاتی، از جمله معضل‌هایی هستند که روزانه اثرهای سوء فراوانی بر روی نواحی ساحلی گذارده و زیستگاه‌های طبیعی را با مشکلات جدی روبه رو می‌سازند.

آلایندهای نواحی ساحلی از نظر ماهیت به سه دسته شیمیایی (شامل آلودگی‌های معدنی همچون اثر فلزات سنگین و مواد رادیو اکتیو و آلی همچون سموم، پاک کنندها و ترکیبات پلیمری)، فیزیکی (شامل انفجار، ورود رسوبات)، بیولوژیکی (شامل شیوع عوامل بیماری زا)، تقسیم می‌شوند که برخی از حیث دوام قابل انحطاط و برخی غیر قابل انحطاط هستند. به طور مثال فاضلاب‌های شهری و یا کودهای کشاورزی اگر شامل مواد قابل تجزیه باشند با گیاهان و حیواناتی که توسط باکتری‌ها قابل تخریب هستند تفاوتی ندارند و پس از تخریب توسط باکتری‌ها موجب افزایش مواد آلی بنابر این سبب غنی سازی اکوسیستم می‌شوند، اما اگر حاوی مواد غیر قابل تجزیه باشند، تجمع مواد آلی و توسعه شرایط غیر هوازی به ضرر اکوسیستم تمام خواهد شد. بنابراین می‌بایست همواره الزامات زیست محیطی در مدیریت سواحل مبتنی به ۳ مرحله پیشگیری، کنترل و پاکسازی صورت گیرد .

پیش‌گیری از آلودگی و تخریب سواحل، پیوسته در گستره جهانی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین شیوه حفاظت از محیط زیست است. در این روش مقرراتی در جهت ممنوعیت و یا محدودیت زمانی و مکانی از منابع ساحلی اعمال می‌شود که سر پیچی از آن پرداخت جرایم و مالیات‌های زیستی را در بر خواهد داشت.

فرایند کنترل، همواره با شناسایی چندین مولفه اصلی همچون نوع آلایندها(شیمیایی، فیزیکی و بیولوژیک)، منشاء آلایندها (خشکی و دریا)، ماهیت آلایندها (قابل انحطاط یا غیر قابل انحطاط)انجام می‌گیرد. و در آخر عملیات پاکسازی قرار دارد که در ردیف پرهزینه‌ترین و مشکل‌ترین روشهای رفع آلودگی و میزان اهتمام و تلاش مسولان دولتی و مشارکت مردم بستگی دارد. بررسی ها نشان داده است که حدود آلایندهایی که از سراسر جهان از طریق سواحل وارد اقیانوس‌ها می‌شوند، از فعالیت‌های انسان در خشکی سرچشمه می‌گیرد.آنچه مسلم است رفع آلودگی‌های ایجاد شده در سواحل، مستلزم صرف هزینه و انرژی زیادی است، بنابراین برای نیل به توسعه پایدار و حفظ سهم نسل آینده در بهره‌وری از منافع ساحلی، علاوه بر اقدامات سازمان محیط زیست، نیاز به مشارکت سایر نهادهای دولتی و غیردولتی و به‌خصوص عامه مردم است. مشارکت ریشه در تاریخ بشریت دارد و در حال حاضر یکی از ضرورت‌های هر جامعه انسانی است. مشارکت صرفا فیزیکی نیست بلکه بیشتر یک درگیری ذهنی عاطفی است. پس بیاییم، هر یک به نوبه‌ی خود، در رفع آلودگی‌های محیط پیرامونمان، سهیم باشیم و نزد وجدان خویش، منصفانه به این پرسش پاسخ دهیم که:

«حقیقتا، چه کسی بیشتر از ما در بهره‌برداری از محیط زیست و تخریب آن، مسئول است؟!»

*برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی این موضوع نگاه کنید به مجله محیط زیست (فصلنامه علمی سازمان حفاظت محیط زیست شماره‌ی۳۱ صفحه‌های ۳٤ تا ٤۲)



«Pasporta Servo»
خدمات گذرنامه‌ای چیست؟

ترجمه و تنظیم: حمزه شفیعی

Pasporta Servo امکان فوق‌العاده سودمند و مفیدی است که در اختیار اسپرانتودانان قرار دارد. اولین بار در سال ١٩٦٦ برنامه ای تحت عنوان Programo Pasporto به‌منظور ایجاد امکان سفرهای ارزان‌تر و دیدارهای بین اسپرانتودانان به صورتی سهل‌تر پایه‌گذاری شد. این برنامه که در سال ١٩٧٤ با سیستم جدید و ٤٠ میزبان با نام **Pasporta Servo** توسط سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان انتشار یافت به‌قدری جالب و کم‌نظیر است که بسیاری از افراد زبان اسپرانتو را تنها به‌منظور استفاده از این امکان منحصربه فرد یاد می‌گیرند. زیرا آنان می‌خواهند با **Pasporta Servo** سفر کنند، با فرهنگ‌های مختلف آشنا شوند، از امکان یک سفر ارزان بهره ببرند، دوستان جدیدی بیابند و خلاصه اینکه مسافرت خود را به یک خاطره‌ی به یادماندنی و یک تجربه‌ی استثنایی تبدیل کنند.

کتاب **Pasporta Servo** که همه ساله چاپ می‌شود حاوی لیستی از افرادی است که علاقه‌مند و داوطلب پذیرش مهمان از کشورهای دیگر هستند. این میزبانان می‌توانند شرایط خاصی را نیز برای مهمان‌پذیری خود در نظر بگیرند. هر اسپرانتودانی که این کتاب را خریداری کند می‌تواند با استفاده از آن در سفرهای خارجی خود مدتی را نزد افراد داوطلب لیست شده در این کتاب سپری نموده، از هم‌نشینی، مصاحبت و راهنمایی‌های آنان بهره ببرد. افرادی که لیست میزبانان را خریداری می‌کنند یا خود به‌عنوان میزبان در این لیست معرفی می شوند عضو **Pasporta Servo** محسوب شده و می‌توانند از امکان مهمان شدن رایگان بهره‌مند شوند. هر سال لیست جدید منتشر شده و هر لیست تا چاپ بعدی آن اعتبار دارد.

کسانی که داوطلب میزبانی هستند و نام آنها در کتاب چاپ می‌شود آن را به رایگان دریافت می‌کنند و عضو این سرویس نیز محسوب می‌شوند. سایر افراد باید برای عضویت، این کتاب را خریداری نمایند. داوطلب میزبانی باید هر سال علاقه‌مندی خود به ادامه عضویت را تأیید نماید در غیر این‌صورت از لیست خارج خواهد شد. ضمناً کتاب **Pasporta Servo** جزو متعلقات شخصی محسوب شده و قابل واگذاری یا امانت دادن به دیگری نیست. برای معتبر بودن لیست، نام فرد صاحب کتاب باید روی جلد کتاب نوشته شود (درست به همان دلیلی که هر کس پاسپورت شخصی داشته و کس دیگری مجاز به استفاده از آن نیست).

مهمان شدن در نزد اسپرانتودانان سایر کشورها معمولاً لوکس و تشریفاتی نیست. ممکن است مجبور باشید روی زمین بخوابید و یا کیسه‌خواب همراه خود ببرید. شرایط مهمان را میزبان تعیین می کند. مثلاً بسیاری از میزبانان می‌خواهند که تقاضای مهمان شدن خودتان را از مدتی قبل و به‌وسیله نامه، تلفن و یا پست الکترونیک اطلاع داده و منتظر تایید آن باشید. تقریباً همه‌ی میزبان‌ها تعداد قابل قبول مهمانان یا روزهای اقامت را مشخص می‌کنند.

Pasporta Servo برای همه‌ی سنین جالب است. مشاهده‌ی دنیا از طریق اقامت در هتل‌های گرانقیمت و عدم حضور در عمق جامعه‌ی میزبان چنگی به دل نمی‌زند، این‌کار را از طریق تماشای فیلم و عکس هم می‌توان انجام داد. آنچه سفر را دلپذیر می‌کند و پختگی آدمی را به همراه می‌آورد جستجو در فرهنگ و سنن ملت‌ها و آشنایی با چگونگی زندگی مردم عادی است. شاید هیچ امکان دیگری به اندازه‌ی **Pasporta Servo** برای چنین منظوری مناسب نباشد.

بنابراین از هم اکنون تصمیم بگیرید که برای سفر آینده‌ی خود برنامه‌ریزی کنید. این‌بار در جستجوی هتلی ارزانقیمت یا مسافرخانه‌ای بی‌کیفیت نباشید. شما می‌توانید سفری پربار داشته باشید و با ناشناخته‌هایی آشنا شوید که کمتر خارجی شانس تجربه آنها را داشته است. در چاپ ٢٠٠٣ کتاب **Pasporta Servo** شما می‌توانید ١٢٨٦ میزبان در ٨٠ کشور جهان بیابید. آدرس **Pasporta Servo** در اینترنت:

www.tejo.org/ps

اسپرانتو، ترجمه و ادبیات

بخشِ اول:

تاریخچه‌ی ترجمه و اسپرانتو

غلامرضا آذرهوشنگ

قبل از ورود به بحث اصلی، ضروری است کمی با مسئله‌ی زبان واسط یا زبان میانجی (Inter-lingvo) و نقش آن در ترجمه آشنا شویم.

تا پیش از قرن هفدهم، مسئله‌ای به نام ترجمه از اهمیت و گستردگی ویژه‌ای برخوردار نبود. تا این زمان مهمترین آثار علمی، فلسفی و دینی و ادبی جهان، توسط گروهی خاص و بسیار محدود از افراد تحصیلکرده و عموما شاغل در دستگاه های دیوانیِ دولت‌های گوناگون - و گاه بر اساس سفارش دولتمردان و ادب‌دوستان دربارهای سلطنتی و حکومتی - برای گروهی خاص از مردم همان کشور، انتخاب و از زبان مبدأ به زبان مقصد ترجمه می شد. به دلیل بی‌سوادیِ عمومی مردم و ناگزیری تهیه‌ی نسخه های خطی، اینِ تعداد کتاب منتخب برای ترجمه در هر کشوری بسیار محدود بوده و مترجمین با حوصله ی بسیار و اتلاف وقت بی‌دریغ به اصطلاح، دود چراغ می‌خوردند و ضمن کسب دانش در حوزه ی مورد علاقه‌ی خود، گاه کتابی را که برای جامعه‌ی خود مفید می‌یافتند ترجمه می‌کردند.

پس از گسترش حوزه‌ی ارتباطات بین مردم کشورهای گوناگون در دوره‌ی مرکانتلیست‌ها، که امر بازرگانی را بزرگترین حوزه‌ی فعالیت اقتصادی می‌دانستند و ظهور دوره‌ی مستعمراتی، که پای کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی را به کمک ناوگان جنگی و قدرت تسلیحاتیِ برتر، به کشورهای کمتر توسعه یافته باز کرد و آن‌ها را به کشوری مستعمره تبدیل کرد و بالاخره پس از ظهور صنعت چاپ، امر تالیف، ترجمه و انتشار گسترده‌ی آن، به‌طور روزافزون نقشی ویژه در زندگی مردم ایفا کرد و سواد آموزی کم کم به یک نیاز جدی تبدیل شد.

از این پس، یعنی از قرن هفدهم به بعد، مردم کشورهای گوناگون بیشتر و بیشتر با آثار تالیفیِ دیگر کشورها آشنا شده و خواستار ترجمه‌ی این کتاب‌ها به زبان مادری خود گشتند. مسیون‌های مذهبی بیش از هر گروه دیگری برای انجام تبلیغات خود نیازمند ترجمه و چاپ متون مذهبیِ دین خود بودند. تا این زمان بیشتر آثار موجود در اروپا به زبان لاتین و یونانی بود. تقریبا همه‌ی با سوادان می‌بایست با زبان لاتین، علاوه بر زبان مادریِ خود، آشنا بوده تا بتوانند متون مورد علاقه‌ی خود را که به زبان مادریِ ایشان کمتر یافت می‌شد، مستقیما به زبان لاتین مطالعه کنند. اما زبان لاتین زبان بسیار سختی بود و کار ترجمه را بسیار سخت و کند می‌کرد. پس گروهی به این فکر افتادند که باید زبانی ساده و قانونمند را به عنوان زبان میانجی انتخاب کرد تا کار ترجمه به این زبان و از این زبان را سهل‌تر کند. *دکارت* و *لایب نتیز* دو تن از اندیشمندان و فیلسوفانی بودند که به این ضرورت پی برده و آن را تبلیغ می‌کردند.

اولین تلاش‌ها برای یافتن زبانی ساده‌تر و قانونمند، معطوف به ساده‌کردن زبان‌های طبیعیِ موجود بود که

بیش از همه، و پیش از همه، برای ساده کردن زبان لاتین تلاش می‌شد و پس از آن، زبان فرانسه، آلمانی و انگلیسی قرار داشت. اما همه‌ی این تلاش‌ها با شکست روبرو شد. تلاش برای ساده کردن زبان های طبیعی، کار را خرابتر کرده و اگر چه ظاهرا خود را از پیچیدگی های واژگانی و افزونی آن خلاص کرده و گاه ساختار نحوی زبان را هم به قصد ساده‌سازی دستخوش تغییر کرده بود، اما حاصل آن زبانی ابتر و نامفهوم بود که

اسپرانتو ... ، آن چنان مورد استقبال قرار گرفت که حتی ... مارتین شله‌یر که خود مبتکر زبان بین‌المللی ولاپوک - یکی از موفق‌ترین و پر طرف‌دارترینِ این گونه زبان‌ها - بود شکستِ زبان خود را در مقابل اسپرانتو اعلام کرد و خود نیز از علاقه‌مندان اسپرانتو گردید.

دیگر هیچ‌کس از آن بدرستی سر در نمی آورد. حتی زبان نسبتا موفقی که به زبان بیسیک معروف شد و فرهنگ واژگانی خود را به ۸۵۰ واژه‌ی اصلی تقلیل داد، گاه برای بیان یک منظور در یک جمله، کلماتی را به کار می گرفت که بیش از دو برابر کلمات مورد استفاده در زبان طبیعی، برای ادای همان منظور به کار می رفت.

مثلا به این جمله توجه کنید:

جمله‌ی انگلیسی:

First, their countries seek no aggrandizement, territorial or other.

جمله‌ی بیسیک:

First, their countries will do nothing to make themselves stronger by taking more land or increasing their power in any other way.

(به نقل از کتاب زبان جهانی، تاریخچه و زبان شناسی تطبیقی اسپرانتو. نوشته‌ی پی‌یر ژانتون، ترجمه‌ی آقای محمد جواد کمالی، نشرعطایی، سال ۱۳۷۶، ص ۲۵)

ترجمه‌ی فارسی: در ابتدا، کشورهایشان به دنبالِ بزرگ‌جلوه‌دادن خود نیستند، چه از نظر قلمرو و چه از نظراتِ دیگر.

به خوبی مشاهده می کنیم در جمله‌ی اصلی انگلیسی از ۹ کلمه و در جمله‌ی بیسیک آن از ۲۲ کلمه استفاده شده!

پس از شکست این تلاش‌ها، گرایش به سمت ساخت زبان‌های مصنوعی بیشتر و بیشتر شد. اولین تلاش‌ها با عنایت به نظرات دکارت معطوف به طبقه بندی مفاهیم بر اساس ساختارهای ذهنی بشر (و بیشتر با دیدگاه‌های فلسفی) انجام شد. مثلا دالگارنو Dalgarno زبان‌شناس به‌نام اسکاتلندی در سال ۱٦٦۱ طی مقاله‌ای تحت عنوان « ویژگی‌های زبان جهانی و زبان فلسفی» مفاهیم ذهنی انسان را به هفده طبقه، تقسیم‌بندی کرده و برای هر یک از این طبقات یک نشانه ی معین به صورت حرف بزرگ اختصاص داد.

به طور خلاصه باید گفت در طول نزدیک به ۹۰ سال، از سال ۱۸۷٦ تا ۱۹٦۸ بیش از ۹۰ زبان ساختگی ابداع و معرفی شد که مهم‌ترین و موفق‌ترین آن‌ها زبان اسپرانتو بود که دکتر لودویک زامنهوف آن را در سال ۱۸۸۷ به جهانیان معرفی کرد. اسپرانتو، پس از معرفی، آن چنان مورد استقبال قرار گرفت که حتی کشیش آلمانی، مارتین شله‌یر که خود مبتکر زبان بین‌المللی ولاپوک - یکی از موفق‌ترین و پر طرف‌دار ترینِ این گونه زبان‌ها بود - شکستِ زبان خود را در مقابلِ زبان اسپرانتو اعلام کرد و خودَ نیز از علاقه‌مندان این زبان گردید. راز این موفقیت در چیست؟

« انجمن فلسفه‌ی آمریکا » که دست به مطالعه ی همه‌جانبه‌ای برای تدوین ویژگی‌های یک زبان بین‌المللی زده بود، در همان دوره‌ی پیدایی زبا ن اسپرانتو، اعلام می‌دارد که اصول زیر شرط اساسی یک زبان بین‌المللی قابل قبول می‌تواند باشد:

نگارش کلمات باید بر اساس ساخت آوایی (فونتیک) آن باشد. یعنی هر کلمه همان‌طور نوشته شود که تلفظ می‌شود. حروف صدا دار آن باید به پنج حرف a. , e, i, o, u محدود شود. همه‌ی کلمات باید منحصراً با حروف الفبای لاتین نگاشته شود. از دستور زبان ساده‌ای برخوردار باشد. کلمه‌ها باید از زبان های خانواده‌ی هند و اروپایی و به ویژه از زبان‌های لاتینی اقتباس گردد. زیرا واژگان رایج در این قبیل زبان‌ها از بیشترین پراکندگی برخوردار بوده و از نظر لغوی تشابه زیادی با هم دارد.

این اصول، از منطقِ نسبتاً محکمی حکایت می‌کرد. در مورد چرائیِ صحت انتخاب پنجمین اصل، یک زبان شناس اتریشی به نام ژولیوس لوت (Julius Lott) که خود خالق زبانی موسوم به « موندو لینگوئه» یا همان ***زبان بین‌المللی*** بود با گردآوری هفت هزار واژه ی بین‌المللی در یک لغت نامه، ثابت کرد که ریشه‌ی اکثر این واژگان به زبان لاتین تعلق دارد.

زبان اسپرانتو نه تنها به بهترین نحو از این پنج اصل

تبعیت می‌کرد، بلکه بر اصل خوش‌آهنگی و سادگی امکان تلفظ واژگان نیز تاکید داشت. در کنار این ویژگی‌های زبانی، به قول گاندی، آرمانی نجیب که از انسان‌دوستیِ عمیق و فراملیِ دکتر زامنهوف نشأت می‌گرفت پشتوانه ی زبان اسپرانتو شد و توانست این زبان را که داعیه‌ی هیچ گونه برتری‌طلبیِ نژادی، ملی، جنسیتی، عقیدتی و دینی نداشت، به زبانیِ قابل قبول برای مردم سراسر جهان تبدیل کند، تا جایی که سازمان بین‌المللی یونسکو در سال ۱۹۵٤ نه تنها آن را به عنوان یک زبان بین المللی پذیرفت، بلکه فراگیری و گسترش آن را به کشورهای عضوِ این سازمان توصیه کرد.

کمی در باره‌ی ویژگی‌های زبانی اسپرانتو

الفبای زبان اسپرانتو از ۲۸ حرف تشکیل شده است. هر حرف فقط همان صدای خودش را دارد و به هیچ‌وجه این صدا در ترکیبات گوناگون کلامی، تغییر نمی‌کند. هر کلمه با توجه به آخرین حرف (های) مختومه‌ی خود، نقش خود را در ساختار جمله مشخص می‌کند. به همین خاطر هر گونه جابه‌جایی کلمات در ساخت جمله تغییری در مفهوم آن ایجاد نمی کند. به این ترتیب اگر چه از نظر شکل، جملات دارای ترتیبات معمول هستند و بیشتر به ساختارهای معمول در زبان‌های اروپایی، از جمله زبان انگلیسی، نزدیک می‌باشد، اما هر گونه جابه‌جایی در ساختار جمله، از نظر درک مطلب اختلالی ایجاد نمی‌کند. مثلا مشخص است که هر کلمه‌ای که به a ختم می‌شود صفت است، هر کلمه که به e ختم شود، قید است، هر کلمه که به o ختم شود، اسم است، هر کلمه که به n ختم شود مفعول

در طول نزدیک به ۹۰ سال، از سال ۱۸۷۶ تا ۱۹۶۸ بیش از ۹۰ زبان ساختگی ابداع و معرفی شد که مهم‌ترین و موفق‌ترین آن‌ها زبان اسپرانتو بود که دکتر لودویک زامنهوف آن را در سال ۱۸۸۷ به جهانیان معرفی کرد.

است و الی آخر. به این ترتیب هر گونه جابه جایی کلمات در ساختار جمله هیچ‌گونه لطمه‌ای به درک مطلب نمی‌زند.

در زبانی همچون زبان انگلیسی، ترتیب و توالی کلمات در جمله دارای اهمیت بسیار است و هر گونه جابه‌جایی این کلمات، می‌تواند خواننده را دچار ابهام و سردرگمی کند. لذا باید در یک جمله ی ساده ی سه کلمه‌ای، اول فاعل بیاید، بعد فعل و بعد مفعول. اما در اسپرانتو می‌توان همین جمله‌ی ساده را به شش حالتِ گوناگونِ ممکن، به کاربرد بدون آن‌که خللی در درک مطلب ایجاد کند. همین‌طور است مثلا درباره ی نقش ضمایر ملکی یا مفعولی.

از ساختار نحوی هم که بگذریم، مسئله‌ی برابریابی لغوی مشکل بعدیِ فراروی ترجمه است. گاه در برابر یک واژه، چندین معادل یافت می‌شود و گاه در مقابل چندین واژه در درون یک متن ما فقط یک معادل برای آن داریم. گاه نیز حتی یک واژه‌ی ثابت، در جملات گوناگون مفهومی به کلی متفاوت دارد. مثلا واژه ی «شیر» که یک بار منظور از آن، مایعی نوشیدنی از رده‌ی لبنیات است، در جای دیگر معنی حیوانی درنده را می‌دهد و در جای دیگر به معنی وسیله ی قطع و وصل مایعات در لوله‌ها است. همین‌طور واژه‌ی « تیر» که چهار معنای مختلف دارد و واژه‌ی «سیر» که سه معنا در زبان فارسی دارد. ما در زبان خودمان حتی مسئله‌ی دیگری هم داریم به نام مصوت‌ها. مصوت‌های ـِ، ـَ و ـُ عموما در حالت نگارشی به همراه کلمات ثبت نمی‌شوند به طوری‌که نمی‌توان فهمید که مثلا واژه ی «کرم»، «کره»، «ملک» یا «گرد» را باید چطور خواند. مگر آن که تلفظ صحیح آن را در درون یک جمله بتوان حدس زد.

ترجمه‌ی ماشینی

این‌گونه مشکلات را وقتی به طور جدی در امر ترجمه درک می‌کنیم که بخواهیم این وظیفه را به یک ماشین ترجمه بسپاریم. زبان‌های طبیعی فاقد این توانایی‌ها هستند. چرا که ماشین قدرت تجزیه وتحلیل و انتخاب را ندارد و به همین خاطر علیرغم پیشرفت های کنونی، نتوانسته است هیچگاه ترجمه‌ی شسته و رفته‌ای را ارائه کند. برای ماشین، قبل از هر چیز مشخص شدن واحد ترجمه مهم است. با بررسی ساختار جملات در هر زبان زنده و طبیعی دنیا، هر چند ظاهراً کامل، متوجه می‌شویم که انبوه استثنائات، درهم ریخته‌گی‌ها، چند منظوره بودن کلمات و... اجازه نمی دهد واحد معینی را به عنوان واحد ترجمه انتخاب کنیم. یک جا واحد ترجمه کلمه است، یک جا اصطلاح، یک جا ضرب المثل، یک جا بخشی از یک جمله و یک جا هم حتی فراتر از یک جمله؛ که در این حالت باید به گستره ی بزرگتری از یک جمله نگاه کرد تا توانست ترجمه‌ی قابل قبول ارائه کرد.

بی‌دلیل نیست که دولت آمریکا پس از صرف هزینه‌های سنگین برای تحقق پروژه ی راه اندازی ماشین ترجمه از دهه ۵۰ تا کنون، هنوز نتوانسته است به موفقیت شایان توجهی دست یابد. ترجمه‌هایی که این گونه ماشین‌ها در حال حاضر انجام می دهند اغلب دست و پا شکسته، الکن و نامفهوم است و به هیچ وجه نمی‌تواند کار یک مترجم را انجام دهد. بی‌جهت نیست که دکتر محمدرضا باطنی، زبان‌شناس عالی‌قدر ما در کتاب خود به نام «زبان تفکر» (چاپ انتشارات زمان، سال ۱۳۶۳، ص ۱۹) می گوید: « یکی از کاربردهای عملی و بلندپروازانه‌ی زبان‌شناسی، استفاده از نتایج تحقیقات آن در کار ماشین ترجمه است.» زبان اسپرانتو با ساختار قانونمند و قدرت واژه‌پردازی خود، دارای بیشترین توانایی‌ها در این زمینه می‌باشد.

قدرتِ اسپرانتو در دنیای ترجمه

دکتر زامنهوفَ در ابتدای کار خود، فقط از۹۱۲ ریشه‌ی واژه بهره گرفت و دستور زبان ساده و کاملا قانونمندی را که فقط ۱٦ قاعده داشت بر آن افزود و زبان خود را در سال ۱۸۸۷ به جهانیان معرفی کرد.

از نظر زبان‌شناسی نوین، به زبان پیش از آن که به‌عنوان پدیده‌ای با ابعاد معناشناسی و جنبه‌های ادبی، هنری، فلسفی و غیره توجه شود، به عنوان یک وسیله ارتباطی نگاه می‌شود - یعنی به اولین و مهمترین نقشی که یک زبان دارد. کاری که دکتر زامنهوف آغاز کرد به این نقش زبان پاسخ می‌داد. اما زبان نقش های دیگری

اولین تلاش‌ها برای یافتن زبانی ساده‌تر و قانونمند، معطوف به ساده‌کردن زبان‌های طبیعیِ موجود بود که بیش از همه، و پیش از همه، تلاش برای ساده کردن زبان لاتین بود و پس از آن، زبان فرانسه، آلمانی و انگلیسی قرار داشت.

هم دارد. از جمله نقش صحبت‌گشایی که دو طرف، برای یافتن بهانه‌ای برای آغاز گفتگو از آن بهره می‌گیرند. واژگان مورد نیاز برای این نقش، حداقل کلمات بوده و به گفتارهای روزمره خلاصه می‌شود.

اما دو نقش دیگر زبان که اهمیت کارکردی دیگری دارند، نقش عاطفی و نقش زیباشناسانه آن می باشد. نقش عاطفی برای انتقال احساسات از طریق واژگان است و نقش زیباشناسانه بیشتر در ادبیات و هنر کاربرد دارد. برای پاسخگویی به این دو نقش اخیر و بررسی کاستی‌های زبان اسپرانتو برای انتقال و بیان آن، دکتر زامنهوف چندین اثر برجسته از ادبیات کلاسیک را ترجمه کرد. حاصل این‌کار، رسیدن تعداد واژه‌ریشگان اسپرانتو به ۲۲۱٦ریشه‌کلمه، در سال ۱۹۰۸ بود. از آثاری که در این دوره توسط شخص دکتر زامنهوف ترجمه شد، می توان به «هملت» اثر شکسپیر (۱۸۹٤)، «بازرس» اثر گوگول (۱۹۰۷)، «ایفی ژنی در توريد» اثر گوته (۱۹۰۸)، «راهزنان» اثر شیلر (۱۹۰۸)، «ژرژ داندن» اثر مولیر (۱۹۰۸)، «مارتا» اثر اورزشکوآ (۱۹۱۰) و بخش‌هایی از انجیل و افسانه‌های هانس کرستین آندرسن اشاره نمود.

زامنهوف بر این باور بود که ضمن مقابله با مشکلات و توجه به دقایق موجود در زبان‌های طبیعی، می‌بایست از طریق ترجمه، به گسترش و تکامل زبان اسپرانتو پرداخت. او ضمن تشویق دیگر اسپرانتیست‌ها به ترجمه‌ی آثار با ارزش ادبی و فلسفی جهان، خود نیز بی‌کار ننشست و تا پایان عمر با ترجمه، نگارش و سرودن شعر به غنای زبان اسپرانتو کمک شایان توجهی کرد. حاصل این تلاش ها رسیدن تعداد ریشه‌های اصلی اسپرانتو به ۱۵۲۵۰ ریشه‌ی‌کلمه بود که در فرهنگ جامعِ مصور PIVدر سال ۱۹۷۰ تبلور یافت. باید توجه داشت که قدرت واژه‌سازی مرکب زبان اسپرانتو عملا برابری این واژگان را بسیار بیشتر می‌کند. مثلا در فرهنگ دوزبانه اسپرانتو- انگلیسی و انگلیسی- اسپرانتو، تالیف پرفسور جی. سی. ولز در مقابل ۱۹۵۰۰ واژه‌ی انگلیسی فقط ۹۰۰۰ لغت غیر ترکیبی اسپرانتو وجود دارد و این لغات و مشتقات آن‌ها به خوبی تمام، بار معنایی، عاطفی و زیباشناسانه‌ی واژگان انگلیسی را منتقل می‌کنند. به عنوان مثال در مقابل کلمات انگلیسی see, sight, visible, visualبه‌ترتیب چهار کلمه که دارای ریشه‌ی یکسانی در اسپرانتو هستند، صرف شده است: vidi, vido, videbla, vida.

نهضت ترجمه در اسپرانتو با توجه به سهولت و توانایی‌های آن، چنان بالا گرفت که فقط در سال ۱۹۷۱، در کشور چین ۱۱٤ عنوان کتاب از زبان چینی به زبان اسپرانتو ترجمه شد. اکنون کمتر اثر مطرح جهانی، به ویژه آثار کلاسیک، را می‌توان یافت که به این زبان ترجمه نشده باشد.

یکی از ویژگی‌های دیگر زبان اسپرانتو در امر ترجمه، دادن امکان ترجمه از زبان مادری به این زبان است. عموما مترجمان زبان‌های دیگر بیشتر قادر به ترجمه از زبان دیگر به زبان مادریِ خود می‌باشند. چرا

که برای ترجمه از زبان مادری به زبانی بیگانه با توجه به پیچیدگی‌های زبانِ مقصد، نیاز به سال‌های طولانی حضور در میان مردمی دارد که به همان زبان گفتگو می‌کنند. اما در اسپرانتو این امکان وجود دارد که ترجمه‌ای شیوا از زبان مادری به زبان اسپرانتو ارائه نمود. در واقع کمتر کسی را می‌توان یافت که زبان مادری‌اش اسپرانتو باشد. با این حال بیشترین ترجمه به یک زبان بین‌المللی، ترجمه به اسپرانتو بوده است. این امکان زمانی اهمیت پیدا می کند که مترجمانی از کشورهای کمتر مطرح در عرصه ادب و اندیشه، به ترجمه‌ی آثار نویسندگان و اندیشمندان ملی خود دست می‌زنند و به این ترتیب به شناخته شدن این چهره‌ها در عرصه جهانی کمک می‌کنند. همچنین از همین طریق امکان ترجمه از اسپرانتو به دیگر زبان ها، نام این هنرمندان و نویسندگان را در عرصه‌ی بین‌المللی بر سر زبان‌ها می‌اندازد. تصور کنید که چه تعداد شاعر و نویسنده در ایران وجود دارد که به راستی شایسته معرفی به مردم جهان و حتی سزاوار برنده شدن جایزه‌ی ادبیِ نوبل هستند، اما به دلیل نبود مترجمین معتبر و برجسته و همانِ اشکال سختیِ ترجمه از زبان مادری به زبان مقصد (معمولاً یکی از زبان‌های "بزرگ" اروپایی) این امکان از آن‌ها سلب شده است. ظاهرا تنها گناه این نویسندگان و شاعران نوشتن به زبانی است

از آثاری که در این دوره توسط شخص دکتر زامنهوف ترجمه شد، می‌توان به «هملت» اثر شکسپیر (۱۸۹۴)، «بازرس» اثر گوگول (۱۹۰۷)، «ایفی ژنی در تورید» اثر گوته (۱۹۰۸)، «راهزنان» اثر شیلر (۱۹۰۸)، «ژرژ داندن» اثر مولیر (۱۹۰۸)، و ... اشاره نمود.

که ترجمه از آن برای بیگانه‌ها آسان نیست. نویسنده‌ای همچون یاشار کمال از ترکیه به مدد همسر فرانسوی‌اش توانست آثار خود را به زبان فرانسه برگرداند و از این طریق به یک چهره بین‌المللی تبدیل شود. حتی نویسندگان آمریکای لاتین که در چند دهه اخیر به صف نویسندگان معروف جهانی پیوسته‌اند، به برکت نوشتن به زبان اسپانیولی موفق به ارائه‌ی آثار خود به جوامع اروپایی و آمریکایی شده اند. نگاهی کوتاه به نام نویسندگان و شاعران بزرگ جهانی به تنهایی نشان‌دهنده‌ی آن است که اکثریا اکثریتِ قریب به اتفاق آنان، به زبان‌هایی سخن می‌گویند و می‌نویسند، که حداکثر به یکی از ده زبان بزرگ دنیا و عمدتا به شش زبان انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، اسپانیولی،

نهضت ترجمه در اسپرانتو با توجه به سهولت و توانایی‌های آن، چنان بالا گرفت که فقط در سال ۱۹۷۱، در کشور چین ۱۱۴ عنوان کتاب از زبان چینی به زبان اسپرانتو ترجمه شد. اکنون کمتر اثر مطرح جهانی، به ویژه آثار کلاسیک، را می‌توان یافت که به این زبان ترجمه نشده باشد.

روسی و ایتالیایی تعلق دارند. زبان‌های عربی، چینی و ژاپنی در رده‌های بعدی قرار دارند. آیا لیست کنونی و بالا بلند نویسندگان مطرح جهانی، صرفا به خاطر توانایی و برتری آثار آن ها از نظر سبک ادبی، شیوه‌نگارش یا درون‌مایه‌هایی با ابعاد جهانی است؟ آیا در هیچ کشور دیگر جهان، یعنی قریب به یک صد و پنجاه کشورِ دیگر دنیا، نویسنده‌ای وجود ندارد که بتواند در ابعاد جهانی بنویسد و شعر بگوید؟ واقعیت چیز دیگری است. و آن چیز عمدتا مسئله‌ای به نام *زبان* است. چرا که ما گاه حتی شاهد مطرح شدن یک شخصیت جهانی هنری و ادبی از دل یک کشور کوچک آفریقایی هستیم. اما موفقیت او بدین خاطر بوده است که به یکی از سه یا چهار زبان "بزرگ" دنیا (بزرگ از نظر امکان ترجمه و نه از نظر تعداد متکلمین آن زبان) نوشته‌است یا حداقل شانس آن را داشته تا کسی از ادیبان و مترجمان زبان‌های "اصلی" تصادفاً با آثار او آشنا شده‌باشد.

اسپرانتو می‌تواند رسانه‌ای کارآ برای معرفی چهره‌های ادبی و هنریِ ملل درحالِ حاضر کمتر مطرح جهانی باشد. هم اکنون کارِ سترگی چون ترجمه‌ی آثار حافظ و خیام به زبان اسپرانتو انجام گرفته است. قرآن و قسمت‌هایی از نهج‌البلاغه نیز به زبان اسپرانتو ترجمه شده است، چرا آثار سایر نویسندگان و شاعران ایرانی نه؟ کم نبوده‌اند نویسندگان و مترجمانی از کشورهای بلغارستان، مجارستان، لهستان، لتونی، ایسلندی، فنلاندی و غیره که از طریق زبان اسپرانتو به جهان معرفی شده‌اند و معروف گردیده‌اند.★

ادامه دارد.

Vojaĝraporto
گزارش سفر

اسپرانتودان‌های ژاپنی در ایران

نویسنده: تاکا اوکا میچیکو

ترجمه: سیمین عمرانی

من و هفت نفراز اعضای گروه اسپرانتویی « چهارشنبه ی سبز»، درتاریخ ۲۰ الی ۲۷ مارس (۱ الی ۷ فروردین۱۳۷۹) با دوست راهنمای ایرانی‌مان آقای رضا خیرخواه به ایران سفر کردیم.

طرح سفراز مدت‌ها قبل، از زمان آشنایی با رضا، زمانی که گروه ما از او برای اولین بار دعوت نمود که ماهی یک بار برایمان کلاس بگذارد، مطرح شد. اواغلب درباره ی ایران صحبت می‌کرد و به دفعات می‌گفت که می‌خواهد ما را به تهران و دیدن مکان‌های مختلف ببرد. ما نیز به صورت نیمه شوخی گفتیم: «شمابرنامه سفررابچینید، مابه دنبال شمامی آییم». درطی این مدت دوستی صادقانه‌ای بین ما رشد نمود وسفر به ایران به همراهی رضا رویای مشترک ما شد. بالاخره وقت آن رسید که رویای ما به واقعیت بپیوندد. کاروانی متشکل از پانزده نفر با احتساب مربی ایرانی آماده‌ی سفرشد.

غیر از تهران، ما از شیراز و اصفهان که بخش توریستی سفرما بود، بازدید کردیم. ... پرسپولیس، که درپنجاه کیلومتری شمال شیراز واقع است، مکانی است بزرگ و محصوردرمحوطه‌ای بیابانی و کمی دلگیر، هرچند که درطول روز از حضور گردشگران انباشته می‌شود. در حال قدم زنان دراین محوطه وسیع ودیدن بقایای ستون های ویران شده، درباره‌ی گذرطولانی زمان، وپیشرفت چشمگیر خاندان

> **اگرمن شانس دیگری داشته باشم که ازایران دیدن کنم، دوباره ازمسجد اعجاب‌آور شیخ لطف‌الله دراصفهان بازدید خواهم کرد.**

هخامنشی به فکر فرو رفتم. ایران ازلایه‌های عظیم فرهنگی و تاریخی برخورداراست. باوجود این من معتقدم که با در نظر گرفتن شرایط اقلیمی و طبیعت محاط برآن، عمل حفاظت از این«میراث جهانی»، دارای مسائل و مشکلات بزرگی است.

من می‌خواهم به دو نکته جذاب این شهر اشاره کنم. اولی زاینده رود و پل‌های افراشته برآن است. رودخانه‌ای گسترده وزیبا با آب فراوان که در سرتاسر شهرجریان دارد وپل های معروف بسیاری که دارای ساختمانی دوطبقه می‌باشند. طبقه زیرین فقط برای کسانی است که می خواهند از گردش کردن لذت ببرند. در آنجا مغازه‌های کوچک ومکانی برای نوشیدن که به آن چایخانه می‌گویند، یافت می‌شود. ما از یکی از معروفترین چایخانه‌ها بازدید کردیم. تحسین برانگیز است زیرا این مکان در مرکز رودخانه به خوبی طراحی شده و لذت دیدار از زیبایی منظره و جریان رود را ممکن می‌سازد. طبقه بالا برای تردد اتومبیل‌ها و رهگذران است. خانواده‌های بسیاری در حالی‌که به آرامی از پل می‌گذرند از گردش کردن لذت می‌برند. در امتداد ساحل رود، پارک بزرگی قرار دارد که افراد بسیاری برای استراحت به آنجا می‌آیند. تصویری بسیار صلح آمیز و با صفا بود. درخشش بسیار زیبای پل‌ها در شب گردشگران را جذب می‌کند.

و اما اصفهان. پیش ازسفر، ما از دفتر هواپیمایی ایران ایر دیدن کردیم. آنجا بروشور زیبایی از ایران ایر بین ما توزیع شد که میل وآرزوی سفر به ایران را بیشتر در دل ما بوجود آورد. فضای داخلی بسیار زیبایی ازیک مسجد روی جلد بروشور نمایان بود. اما وقتی همان مسجد را دیدم، مسجد شیخ لطف الله، واقعیت دیگری به ذهن من خطور کرد. واقعیت مرا آگاه کرد که اصل خود بنا حقیقتی بسیاربسیار بالاترازعکس‌ها و تصورات را در بر دارد. شکوه و جاودانگی این مسجد بالاتر از حدی است که بتوان بیان کرد. من عکس گرفتم وکارت پستال‌های قشنگ دیگری ازآن را خریدم اما بهترین عکس نیز فقط قسمتی از زیبایی بنا و نه تمام آن را نشان می داد. درحالی‌که زیربام مدور و گنبدی درنورملایمی که از میان پنجره‌های کوچک بسیاری تشعشع می‌یافت ایستاده بودم، رنگ آبی کاشی‌های چهارگوش محوطه، هیجان و تاثیری عمیق به همراه احساس عجیب دوری از وطن، کاملا بر قلبم حاکم بود. تمام فضای مسجد به همه احساس آرامشی ژرف می‌بخشید. میدان امام به قدر کافی پرافتخارترین برگ تاریخ اسلام راجلوه گرمی سازد، وآن را می‌توانیم سمبل قدرت و فرجامی پر رونق بگوییم.

اگرمن شانس دیگری داشته باشم که ازایران دیدن کنم، دوباره ازمسجد اعجاب‌آور شیخ لطف‌الله دراصفهان بازدید خواهم کرد. این سفر که تنها یک هفته به طول انجامید احساس دوستانه‌ای را نسبت به این کشور در من ایجاد کرد و میراث تاریخ پرقدمتش عمیقا روی من اثرگذاشت. دربازگشت به خانه، خاطرات زیبای آبی جاودانه مسجد شیخ لطف الله، یا منظره صحرای پرسپولیس، با چشمان جذاب کودکان را به یاد می‌آورم. ★

IRANA ESPERANTISTO

Pajam-e Sabzandisan

Kultura Sezon-revuo en la persa kaj Esperanto

N-ro: 4 Jaro: 2 Somero 2003

Bam-citadelo
unika en la mondo

Sohrab Sepehri
Irana poet-pentristo

La nigrigita mevo

ESPERANTO

Baldaŭ

La kompleta enhavo de la revuo ,senpage

www.sabzandishan.com

Pajam-e Sabzandiŝan(*Mesaĝo de Verdpensuloj*) Kultura sezon-revuo en E-o kaj la persa. En E-mondo aperas sub la nomo Irana E-isto:

IRANA ESPERANTISTO

IRANA ESPERANTISTO estas sendependa kultura revuo kiu eldoniĝas en Irano.

Respondeca direktorino :
Fariba N. Maĝd
Ĉefredaktoro :
M. Reza Torabi



Kovrilo:
Panoramo de ***Bam-Citadelo***
De: *Mahmud Mirbozorgi kaj Reza Hasanlu*

•

Persa kovrilo:
De (f-ino) Jaĥŝi Habibpur (Yakhshi Habibpur)

•

Eldonaj aferoj :
Reza Haĝihasanlu
Eksterlanda abono:
Hamzeh Ŝafii

•

Adresoj:
P.O.Kesto 17765-184,
Tehran, Iran
Telefono : (0098 21) 7437138
Fakso : (009821) 7463812
TTT-ejo : www.sabzandishan.com
Retpoŝto: info@sabzandishan.com

•

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaĵoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuaĵoj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.

Enhavo:

Persa parto :

Redaktora noto
یادداشت سردبیر

Estimataj legantoj,
Saluton!

1. La nomo de la revuo estas ŝanĝita al IRANA ESPERANTISTO. Ekde la komenco ni jam sciis ke en Esperantujo oni ne povos facile prononci la originalan nomon sed al ni, ne estis facile dicideble elekti esperantan nomon ĉar laŭ la reguloj tia proceduro povus daŭri longan tempon, do la decido estis tio ke ni tenu la jam registritan kaj laŭ-permesilan nomon "Sabzandiŝan" kiel oficiala nomo kaj en Esperantujo ni estu rekonata kiel "IRANA ESPERANTISTO". Dankon al Mahmud Mirbozorgi kiu desegins la simbolon de la nova nomo.

2. En la kadro de la revuo ni partoprenis en la 10-a Irana Gazetar-Festivalo kiu okazis en majo kaj daŭris dek tagojn. La evento estis bona ŝanco al nia movado kaj feliĉe nia partopreno estis sufiĉe bona kaj efika. Ŝajnas ke ni estas ununura E-periodaĵo kiu partoprenis en tia festivalo (mi ne sukcesis trovi raporton pri similaj eventoj tra la mondo!). Dum 10 tagoj ni disdonis pli ol 16000 informilojn pri Esperanto kaj nian revuon al la vizitantoj. La reagoj estis esperigaj kaj pozitivaj.

3. S-ro Ahmad Reza Mamduhi -UEA ĉefdelegito en Irano dum jaroj 1984-5 - ekde la 3-numero estas nia redakciano kaj li plenenergie kunhelpas nin por plibonigi la revuon. Lia kunlaboro estas alia bona ŝanco al nia revuo por atingi pli bonan stilon kaj kvaliton. ***La red.***

Nova proverbaro

verkis: Morteza Mirbaqian

Ŝako malplena, estas peza kaj ĝena.

De malica najbaro, forkuru al arbaro.

Oni honestecon honoras, sed honestulojn ignoras.

Dancu kvazaŭ neniu vidas vin, kantu kvazaŭ neniu aŭdas vin.

Kie muĝas sento, silentas prudento.

Por eviti grandajn fiaskojn, priatentu malgrandajn taskojn.

Sekreto kiun konas du homoj, estos konata en ĉiuj domoj.

En ĉiu sezono, ekzistas bono.

Kiam vi eliras por ĉasi vulpon, estu preta por renkonti lupon.

Arbeton ne portu al la arbaro, nek botelon da akvo al la maro.

Murdas leono, pagas azeno.

Kion vi afable donas, al vi multoble revenas.

Ĉio iras laŭ la natura leĝo, sen strebo ne helpas preĝo.

Oni evitu malamikon, eĉ etan kiel formikon.

Por ne plu vidi personon, al li pruntedonu monon.

Oni por personon koni, devas al li postenon doni.

Niaj pensoj nin trompas, kaj niaj sentoj nin rompas.⋆

Sinprezento
معرفی

Esperanto en mia Vivo

(d-ino) Ŝirin Ahmad-Nia



Mi eklernis Esperanton, kiam mi estis nur 16-jaraĝa. Ĝuste kiam, mi ege sopiris lerni pri la mondo kaj ties diversaj kulturoj kaj homoj. Sendube Esperanto plej bone servis al mi tiurilate.

Pere de Esperanto mi konatiĝis kun multaj samideanoj el Japanio, Argentinio, Pollando, Usono, Italio, Belgio, Svedio, kaj aliloke. Esperanto kun sia facileco kaj logiko ankaŭ donis al mi la memfidon instrui ĝin en la aĝo de 17! En la unua Esperanto-klaso gvidata de mi, partoprenis ankaŭ mia afabla instruistino pri la angla lingvo en la gimnazio, kiu scivolemiĝis pri Esperanto sekve de miaj entuziasmaj pri-paroloj.

Esperanto ankaŭ kuraĝigis min verki kiel poetino kaj verkistino. Mi verkis poemojn, kaj novelojn, kiuj aperis en la internacia Esperanto-gazetaro kiel Heroldo de Esperanto kaj Fonto. Miaj verkaĵoj kaj novaĵoj pri Irano ankaŭ aperis en EPĈ, Monato, Kontakto kaj Esperanto.

Mi sukcesis renkontiĝi kun la internacia rondo de esperantistoj dum la grandioza 71-a UK en Ĉinio (1986), kiu lasis al mi neforgeseblajn memoraĵojn. Krom belegaj momentoj de konatiĝo kun multaj interesaj homoj el la tuta mondo, mi havas kortuŝajn memoraĵojn precipe pri mia renkontiĝo kun karmemoraj s-ino Ada Fighiera-Sikorska, kaj mag. Tibor Sekelj.

Dum tiu jaro mi elektiĝis la unua komitatano de TEJO el Irano, dum mi ankaŭ estis fakdelegito de UEA en Tehrano.

Mia edzo -Ahmad Reza Mamduhi- estis mem-lerninta Esperanton en sia junaĝo pere de angla-lingvaj lerniloj. Esperanto-movado konatigis nin al unu la alia. Baldaŭ ni komencis instrui Esperanton kune kaj agadi memstare, dum ni ambaŭ estis universitato-studentoj, li pri arkitekturo, kaj mi pri sociologio. Kiam nia filino naskiĝis, oni nomis ŝin la unua denaska esperantistino de Irano!

Mi daŭrigis la studadon kaj fariĝis doktorino pri sociologio el universitato en Anglio. Dum la jaroj de studado en tiu lando, mia familio kaj mi ĝuis la okazon kelkfoje renkontiĝi kun karaj samideanoj tie, kiel ekzemple d-ino Marjorie Boulton en Oksfordo, kaj fojon eĉ sukcesis viziti al UEA Centra Oficejo en Roterdamo. Tiuj renkontiĝoj revigligis la amon al Esperanto en ni kaj ni rekomencis verki de tempo al tempo en Esperanto.

Momente mi instruas en universitato en Tehrano, kaj esploras kiel sociologo pri temoj kiel virinoj, junuloj, sano kaj medicino en Irano.⋆

Poezio
شعر



Ŝirin Ahmad-Nia
Majo.2003

شیرین احمدنیا
خرداد۱۳۸۲

La amo mankas!

Primaveras,
kaj mia koro,
juniĝas refoje!
sopirante renkontiĝon
plenplenan je amo!
sopirante
atingi al
"rigardo malseka pro l' evento de l'amo"![1]
Kantado de l' birdoj,
brilado de l'maten',
verdeco de l' folioj,
kaj freŝeco de l' burĝon',
alkolektiĝas por
donaci serenon kaj belecon
alispecan al
rendevuejo de l' geamantoj!

Tamen,
al kunvenejo de l' natur'
mankas la kunĉeesto de l' amantoj!

La regno estas,
regno de l' silent'
sena je l' amoplena kunvokado,

En la bildo sendimensia,
ĉeesto de l' koroj
mankas!

[1]Citaĵo el la poemo "La Bona Soleca Nokto" far Sohrab Sepehri (1928-1980) el la libro "La Verda Volumeno" (1968)

جای دل خالی است

بهار است و
قلب من جوان می‌شود دیگر بار
در آرزوی دیداری از عشق سرشار
در آرزوی
رسیدن به
«نگاهی که از حادثه عشق تر است»![۱]
نغمه پرندگان و روشنی صبح،
سبزی برگ و تازگی غنچه
بهم می‌آمیزد
تا
مجلس عشاق را جلوه و صفایی دگر بخشد،
اما
مجلس طبیعت
از مجالست عاشقان خالی است!

عرصه، عرصه‌ی سکوت است و
از همآوایی عاشقانه عاری است!

در این تصویر بی‌بعد،
جای دل خالی است!

[۱]نقل از شعر "شب تنهایی خوب" از سهراب سپهری (۱۳۰۷-۱۳۵۹): کتاب حجم سبز (۱۳۵۶)

۳۷
4

Iranologio
ایران

Bam-Citadelo

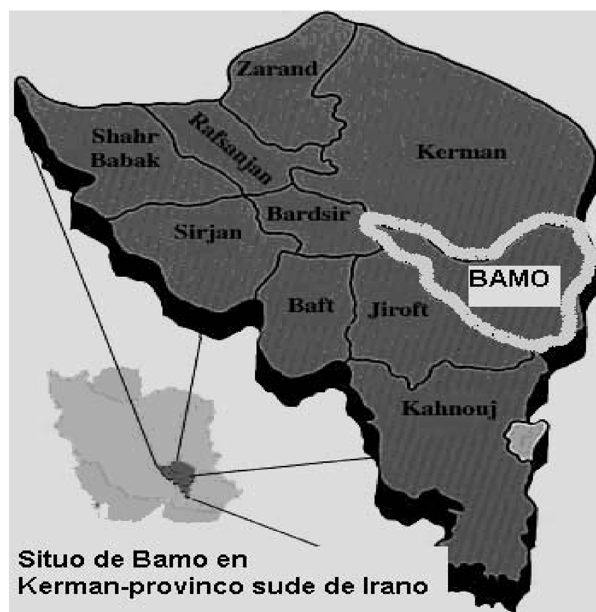
La Plej Granda Adoba Konstruaĵo en la Mondo

Registrita far Unesko kiel Universala Kultura Heredaĵo

Tradukis : Asad Mahbub



Bamo estas malgranda urbo, ĉ. 1100 metrojn super la marnivelo, situanta sur la historie fama Silkvojo. Ĝi troviĝas en Kerman-provinco sud-oriente de Irano, sude de Kerman-urbo kaj norde de la Persa Golfo kaj la Omana Maro. Mildveteraj vintroj kaj tre varmaj someroj karakterizas la klimaton de tiu ĉi regiono, tiel ke la arboj ekburĝonas en la lastaj tagoj de februaro. Kiel plej multaj dezertaj lokoj, la noktoj eĉ dum la plej varmaj tagoj de la somero, estas malvarm(et)aj.



Situo de Bamo en Kerman-provinco sude de Irano

Pri la fondo-dato kaj -kialo de la citadelo ekzistas diversaj opinioj. Iuj kredas ke Bam-urbo fondiĝis dum la imperio de Partoj – tre potenca irana imperio – kaj estis tute florinta jam en la 10 jarcento. Ekonomie kaj komerce, Bamo okupis tre gravan lokon en la regiono kaj la plejmulto el ĝiaj tekstilaĵoj kaj vestaĵoj ĝuis mondfamon. Ibne-Haŭgal (943-977), la vojaĝanta araba geografiisto en sia libro Surat-ol-arz (La Ter-figuro) skribis:

…Tie oni teksas bonegajn, belajn kaj daŭremajn ŝtofojn kotonajn kiuj elsendiĝas al foraj landoj kaj urboj; tie oni ankaŭ faras bonegajn vestaĵojn, ĉiu el kiuj kostas ĉirkaŭ 30 dinarojn; ili vendiĝas en Ĥorasano, Irako kaj Egiptio.

La tuta konstuaĵaro fakte estas granda fortreso, en kies koro trovas sin la citadelo, sed pro la imponego de la citadelo, staranta sur la plej alta loko, oni nomas la tutan fortreson "Bam-citadelo".

Pri la deveno de la vorto Bamo, ekzistas ligoj eĉ al la miteca historio de Irano, nome laŭ-rakonte Bamo estas aliformiĝo de la vorto Bahmano, kio estas nomo de reĝo pri kiu Ferdoŭsi (940?-1020?), la plej renoma

La citadelo rigardata de la supro de enireja gvat-turo. La vojo laŭlonge de kiu ekzistas la bazaro



epopeisto irana, rakontas en sia plej fama verko Ŝahname (Libro de Reĝoj), verkita dum 30 jaroj (980-1010). Tiu ĉi epopeo, konsistanta el 60,000 rimohavaj poemlinioj, estas la plej antikva libro skribita en la moderna persa: kaj ĉiverke Firdoŭsi kaj kristaligis la persan lingvon (post kiam la araba estis disvastigita en Irano sekve de

Tiu ĉi enorma citadelo, kiu situas sur la mondfama Silkvojo, konstuiĝis antaŭ almenaŭ 2500 jaroj kaj ĝis 1850 enhavis loĝantojn. Ne estas certe kial oni forlasis ĝin tiam.

alveno de Islamo), kaj disponigas pri la 1.5-jarmillonga historio de Irano de antaŭ Aĥemenidoj (la unua persa dinastio reĝa en 7a jc. a.K.), t.e. Piŝdadian-periodo, ĝis la islama alveno, t.e. jaro 641. Bahmano estis la filo de Esfandijar kiu estis batalinta kontraŭ Rostamo, unu el la ĉefherooj en Ŝahname. Kiel Fedoŭsi epopee rakontas, Bahmano batalas kontraŭ la filo de Rostamo, nomata Faramarzo. Sablo-ŝtormo malhelpas Faramarzon kaj Bahman venkis en la batalo kaj tial li festokaze konstruigis fortreson sur la ŝtona monteto tie, kie nun situas Bam-citadelo.

La areo de Bam-citadelo estas proksimume 180,000 kvadratmetroj, kaj ĝi estas ĉirkaŭita de muregoj 6-7 metrojn alta kaj 1815 metrojn longa! Ekzistas du gvat-turegoj ene de la plej interna limmurego nomataj "Veku-turegoj", dum entute ekzistas 67 diversaj turoj dise en la antikva regiono de Bamurbo.

La arkitekturo kaj planado de la citadelo estas tre genie elpensita divers-vidpunkte. Ekz. de la nuna formo de ĝi, oni bone povas konstati ke ekde la unua paŝo en la desegnado, la planinto(j) estis antaŭvidinta(j) la tutan finan formiĝon de la konstruaĵo-urbo, kaj dum ĉiu fazo de konstruado, la jam konstruita parto ĝuis kompletecan figuron ĉu 2-dimensie ĉu 3-dimensie, kaj ĉiu parto tre bone povis "kunkudriĝi" al la aldonota parto de la posta konstrufazo.

La citadelo situas centre de la fortreso-urbo, sur la plej alta loko ebliganta la plej foran kaj vastan videblecon sekurec-cele. La okulfrapa impono de la citadelo, kaŭzis ke oni nomu ankaŭ ĉiujn aliajn konstruaĵojn ĉirkaŭe de ĝi, per "Bam-citadelo"!

En la arkitektura formo de Bam-citadelo distingeblas du apartaj partoj:

(1)La regantejo ene de la plej interna ĉirkaŭmurego, entenanta la citadelon, kazernon, muelejon, 4sezonan domon, akvoputon (digita en la ŝtona tero kaj ĉ. 40 metrojn funda!), kaj stalon por 200 ĉevaloj.



(2)La regatejo ĉirkaŭanta la regantejon, konsistas el: ĉefa enirejo de la tuta fortreso-urbo, bazaro laŭlonge de la spina akso sud-norda (konektante la enirejon al la citadelo), ĉirkaŭ 400 domoj kaj ties bezonataj publikaj konstruaĵoj kiel lernejo, sportejo, ..

Inter la domoj tri diversaj tipoj rekoneblas: plimalgrandaj domoj kun 2-3 ĉambroj por la malriĉaj familioj, 3-4-ĉambraj por la meza socia klaso, iuj el kiuj disponas ankaŭ pri verando, kaj fine pli luksaj domoj kun pli multaj ĉambroj diversdirektaj taŭgaj por la diversaj sezonoj de la jaro kune kun grandaj

kortoj kaj staloj apude. Tiaj ĉi domoj ne troviĝas en granda nombro en la fortreso. Ĉiuj konstruaĵoj estas faritaj el nebakitaj argilaj brikoj, t.e. adoboj. Verŝajne Bam-citadelo estas la plej granda adob-konstruaĵo en la mondo. Unesko registris ĝin kiel universalan kulturan heredaĵon.

Kiam la pordego de la urbo fermiĝis, neniu homo aŭ besto povis eniri ĝin. En tia situacio, la enloĝantoj povis daŭrigi sian vivadon por longega tempodaŭro, ĉar ili jam disponis pri la akvoputo, plantitaj teroj kaj eĉ brutoj kaj dombestoj. Do en la kazo de sieĝiĝo de la fortreso-urbo, la loĝantoj povis enesti la urbon dum ties soldatoj povis konvene defendi ĝin tra la altaj muregoj kaj turoj.

Krom la gvat-turoj kaj ornamitaj mureg-pintoj, sur la ĉiel-linio de la fortreso, rimarkindas ankaŭ la vent-kaptliloj aŭ vento-turoj (perse: badgir). Ili estas eliĝintaj ĉielen el la diversaj konstruaĵoj por kapti la agrablan venton kaj konduki ĝin malsupren enen de la internaj spacoj de la domoj; iam super-pasante la surfacon de akvobaseneto en la domo kaj por pli malvarimiĝi kaj por esti senpolvigita kaj por mildigi la sekecan aeron dezertan. Variformaĵaj vento-kaptiloj estas utiligitaj an diversaj lokoj. Ekz. ekzistas 4-direktaj vento-turoj por pli grandaj kaj pli gravaj konstruaĵoj, kiuj kapablas kapti divers-direktajn ventojn dum diversaj tagnokt-periodoj en ĉiuj sezonoj. Ekzistas ankaŭ 1-direktaj ventkaptiloj por malpligrandaj domoj.

Ekde la mezo de la 19a jc., la fortreso komencis forlasiĝi pro ne certaj kialoj. Nun ĝi estas unu el la plej allogaj turismaj lokoj en la regiono, kiun ĉiujare vizitas multegaj turistoj ĉu enlandaj ĉu eksterlandaj.

Fontoj:

- *Perslingva libro: Arge Bam (Bam-citadelo), far Davud Yusof-zade, Bamo: M. Mohammadi-zade, 1998, 160 p.*
- *http://www.caroun.com/Countries/Asia/Iran/Kerman/BamCitadel.html*
- *www.irancaravan.com/Nh03.htm#Bam*


Unu el la turoj de la dua murego

Iranaj Artistoj
هنرمندان ایرانی

Irana Poeto kaj Pentristo: Flua, Simpla kaj Profunda

Sohrab Sepehri:

La Vento Mem, La Pluvo Mem

… Sur Ĉiun Muron, Mi Plantos Dianton.

Tradukinto kaj kompilinto: **Ahmad Reza Mamduhi**


45-jara Sohrab

Sohrab Sepehri (1928-1980), unu el la plej famaj poetoj kaj pentristoj de nuntempa Irano, estas homo kun optimista rigardo kaj pensmaniero. La profundaj pensoj kaj sintenoj malantaŭ liaj flue belaj poemoj, baziĝas sur lia funda kono pri la persa literaturo, irana mistikismo kaj budhismo.

En la spegulo de liaj poemoj, li ĉiam ŝajnas esti gajanima ĝuante altajn ekstazojn, ĉu kiam li parolas simple pri la lavado de telero, ĉu kiam li priparolas morton:

Vivo estas lavado de telero.
Vivo estas la ektrovo de monereto en la stratkanaleto.
(el: **La Piedir-sono de Akvo**)

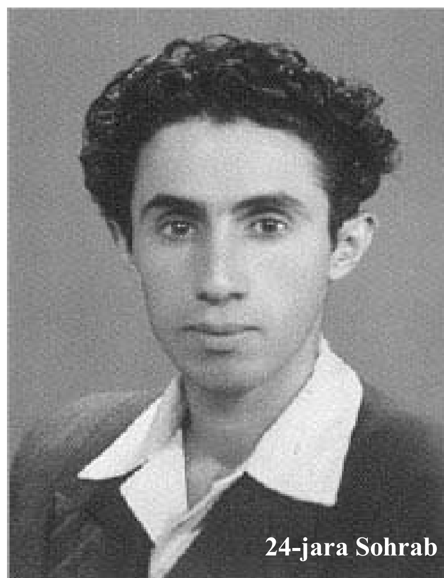
Kaj ni ne timu de la morto
Morto ne estas la fino de kolombo.
Morto ne estas cikada invers'.
Morto fluas en akacimens'.
(el: **La Piedir-sono de Akvo**)

Krom esti elokventa poeto, li ankaŭ kapable pentris. Li okazigis multnombrajn ekspoziciojn pri siaj pentraĵoj en Irano kaj eksterlande. "Li ne estis pentristo kiu nur hobie poemu. Li nek estis poeto kiu de tempo al tempo ekdeziru preni la penikon. Kaj liaj poemoj kaj liaj pentraĵoj estis serioze ĝuantaj la plej altajn karakterizaĵojn artajn."[1]

De 1951, kiam li publikigis sian unuan poemlibron La Morto de l' Koloro ĝis 1967, sep poemaroj de li estis eldonitaj. Tiam por dek jaroj li pli ofte partoprenis en multaj pentraĵekspozicioj en Irano, Francio, Usono, kaj Svisio. Liaj poemoj kaj pentraĵoj estas tre intime interligitaj. Kaj en liaj pentraĵoj oni povas vidi la spurojn de liaj poemaj scenoj, kaj en la poemoj multokaze paroliĝas pri pentrado:

Mi estas Kaŝanano.
Pentristo mi estas.
Mi faras kaĝon de tempo al tempo pere de koloro, kaj vendas al vi
por ke per-kante de anemono kiu kaptitas ene de ĝi
via soleca koro refreŝiĝu
.
Kia supozo, kia supozo, … mi scias mia pentraĵo estas senviva.
Mi bone scias, la baseno de mia pentraĵo senas je fiŝo.
(el: **La Piedir-sono de Akvo**)

Plejparte liaj verkoj, ĉu poemaj ĉu pentraj, temas pri la naturo. Naturelementaj nomoj, en liaj poemoj, kaj la naturaj koloroj (precipe tiuj troveblaj en dezertoj, kie trovas sin Kaŝano, lia naskiĝurbo) en liaj pentraĵoj, tiel okulfrapas ke oni nomemus lin la artisto pri la naturo. Sed ankoraŭ liajn verkojn pli profundigas lia mondorigardo filozofieca.


24-jara Sohrab

En 1977 li publikigis sian novan poemaron, ***Ni Nenio, Ni Rigardo*** kune kun ĉiuj siaj antaŭaj sep poemaroj en unu saman volumon nomata ***Ok Libroj***. La itinero, kion li trapasis dum sia artista vivo, bonege montriĝas tra liaj verkoj. Samkiel okazas pri Maĥmalbaf, la fama reĝisoro kaj verkisto de Irano (bv. rigardi n-ron 3 de tiu ĉi revuo, p. 3-5) ankaŭ Sepehri komencas per pli facilaj eldirmanieroj kaj finas per tre artistaj stiloj, kiuj iam ne estas facile kompreneblaj por la publiko. Rezulte, la plej popularaj verkoj liaj estas tiuj kreitaj en la mezposto de lia verkadoperiodo. Tio ĉefe estas lia longa poemo La Piedir-sono de Akvo kaj la poemlibro La Verda Volumeno.

La Piedir-sono de Akvo, povus nomiĝi pensmaniera biografieto de la poeto: ĝi kronologieske registras pensetapojn kiujn li traspertis dum sia relative mallonga vivo materia (52 jaroj).

En Irano, plej multaj homoj, emas citi verso(j)n de siaj ŝatataj poetoj dum la ĉiutagaj konversacioj. Eĉ la verkaĵoj de kleruloj en multaj okazoj miksatas kun tiaj saĝornamoj. Sed tia citado plejparte okazas pri la versoj de poetoj kiuj verkis en la klasikaj kaj rimohavaj poemformoj – kaj la citaĵoj plejofte apartenas al pasintjarcentaj poetoj, kiel Kajjam (ĉ. 1045-ĉ. 1122), Hafez (1320-1389), Sadi (1184-1281), Moŭlana (1207-1273, okcidente konata kiel Rumi) kaj … Ekzistas tre malmultaj novaj poetoj, kies verkerojn la publiko citemus ĉi tiel. Sohrab jam estas unu el ili: tie kaj tie oni povas aŭdi/legi liajn versojn inter la paroloj/skribaĵoj de personoj de tute diversaj socitavoloj, precipe inter la pli juna generacio. Jene ni provas konatiĝi kun sohraba mondo tra liaj tiaj verkeroj, kiuj, kiel jamdirite, nun utiligatas ankaŭ kiel proverboj kaj parolornamoj:

Li amas la simplecon:

Ni estu simplaj.
Ni estu simplaj; ĉu antaŭ bankgiĉeto, ĉu sub la arbo!

(el: **La Piedir-sono de Akvo**)

Li estas heroldo de amo kaj paco:

Mi venos kaj sur ĉiun muron, mi plantos dianton.
Sub ĉiu fenestro, mi kantos poemon.
Ĉiun korvon, mi aldonacos pinon.

(el: **Kaj Mesaĝo sur Vojo**)

Kvankam li estas tre sentema:

Se vi venas mia-flanken,
venu milde kaj trankvile, se ne, krevus
la porcelano minca de soleco mia.

(el: **Oazo en Momento**)

Tamen li estas realista:

Mia patrino iumatene diris: Estas trista tempo.
Al ŝi mi diris: La vivo estas pomo, oni devas mordi ĝin kunŝele.

(el: **Simplakolore**)

Ĝuste kiel multaj aliaj lialandaj poetoj, ĉu malnovaj (kiel Kajjam) ĉu novaj (Kiel Ĝalali, 1927-2000, bv. rigardi n-ron 2 de tiu ĉi revuo, p. 6-7), unu el la plej priparolataj temoj en liaj poemoj estas la morto:

Iu persono mortis lastnokte
Kaj ankoraŭ tritikpano estas bongusta.
Kaj ankoraŭ, akvo verŝiĝas malsupren, ĉevaloj trinkas.
La gutoj en fluo,
la neĝo sur silentŝultro
Kaj la tempo sur l' spino de l' lilako.

(el: **La Moviĝemo de l' Vorto Vivo**)

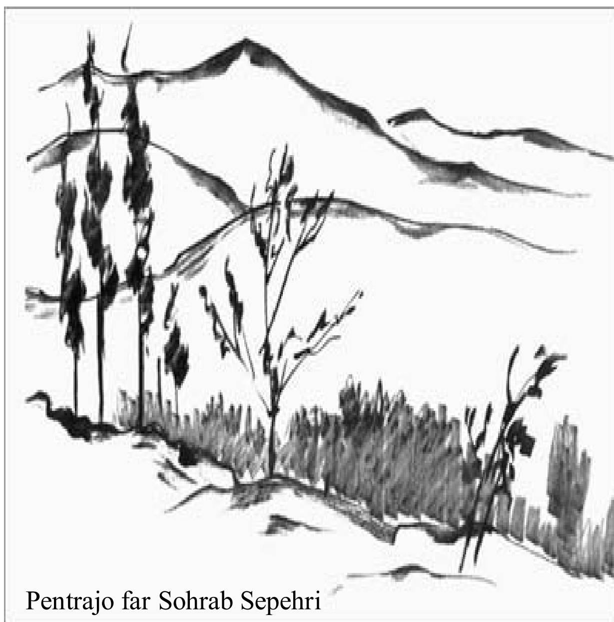
Tio, kio eble ne ŝajnus multo por multaj, por Sohrab signifis multe: liarigarde pomo, granato, kolombo, … estas inter la plej valoraj aferoj – vivokialoj! Ĉiu nura el ili, kontentigus lin ekstazoivelen:

La vivo ne malplenas:
ekzistas afablo, ekzistas pomo,

ekzistas kredo.
Jes
ĝis kiam anemono ekzistas, oni devas ĝui la vivon.
(el: **En Golestane**)

Ĵus kiam krevis granato
La mano ekiĝis dezirfontano!
(el: **La Piedir-sono de Akvo**)

Pro kio vi tristiĝis?
Korĝojigaĵoj ne malmultas: kiel ekzemploj, tiu ĉi suno,
postmorgaŭa infano,
venontsemajna kolombo.
(el: **La Moviĝemo de l' Vorto Vivo**)


Pentrajo far Sohrab Sepehri

Plej ĉiaman kaj plej gravan pozicion en liaj poemoj havas la naturo. En liaj verkoj oni renkontiĝas kun vasta spektro de naturaj elementoj, de tre etaj insektoj:
Kaj ni ne deziru ke la muŝo forflugu de sur la fingropinto de l' naturo.
(el: **La piedir-sono de Akvo**)

Tra belaj aŭ nebelaj plantoj kaj bestoj – "nebelaj" ja onies-rigarde kaj neniel Sohraba-takse:
Mi ne scias
kial oni diras: ĉevalo noblas, kolombo belas.
Kaj kial en nenies kaĝo troviĝas vulturo.
Kion trifloro malpli havas ol ruĝa tulip'.
(el: **La Piedir-sono de Akvo**)

Ĝis senvivaj naturaĵoj - kiuj cetere en la Sohraba mondo certe vivantas. Liaj poemoj plenplenas da riveroj, montoj, ĉielo, vento, pluvo, … kiuj ĉiam okupemas la ĉefan lokon en lia mondokoncepto. Sed, ilia ĉeesto en liaj pejzaĝoj ne limiĝas al iliaj nuraj eksteraĵaj sencoj; ĉiu el ili enportas mondon da signifo profunda en la far-li-kreitajn scenojn:
Mi estas islamano.
Rozo estas mia gebleo.[2]
Fonto estas mia preĝuj'[3]***, lumo estas mia mohro***[4]***.***
Dezerto estas preĝtapiŝo mia.
Mi vozuas[5] ***per pulsado de l' fenestroj.***
En mia preĝo fluas la lun', fluas spektr'.
Trans preĝo mia, la ŝtono videblas:
Jam kristaliĝis ĉiuj eretoj de mia preĝo.
Mi mian preĝon komencas tiam
kiam azanon[6] ***ĝian, la vento estu dirinta el la minaretsupro de la cipreso***[7]***.***
(el: **la Piedir-sono de Akvo**)

Multaj el liaj poemoj estas belesprimoj de zenaj konceptoj:
Mi, kiu parolis kun la popolo de tiu ĉi regiono tra l' plej ovrataj fenestroj
Ne aŭdis parolon el tempomaterialo.
Neniu okulo ameme gapis al la tero.
Neniu delektiĝis vidante ĝardeneton.
Neniu taksis serioze korveton ĉe l' farmosojlo.
(el: **La Voko de l' Komenc'**)

Oni devas lavi l' okulojn, oni devas aliel vidi.
Oni devas lavi la vortojn.
Vorto estu la vento mem, vorto estu la pluvo mem.
(el: **La Piedir-sono de Akvo**)

Kaj fine … sur lia tomboŝtono engravuriĝis jena poemo lia:
Se vi venas mia-flanken,
Mi estas malantaŭ neni-ujo.
Malantaŭ la neniujo ekzistas loko
Malantaŭ la neniujo, vejnoj de l' aero plenas de kurieroj,
kiuj alportas novaĵon pri la ekburĝoninta floro de plej fora ter-arbedo.
…
Se vi venas mia-flanken,
venu milde kaj trankvile, se ne, krevus
la porcelano minca de soleco mia.
(el: **Oazo en Momento**)

Kronologie pri Sohrab Sepehri
1928 Naskiĝis en Kaŝano
1951 Eldoniĝo de lia unua poemlibro La Morto de Koloro

1953 Licenciiĝis pri pentrado en la fakultato pri belartoj en Tehran-Universitato
1953 Partoprenis en kelkaj pentraĵekspozicioj en Tehrano
1957 Enskibiĝis en la Pariza Lernejo pri Belartoj en litografia fako
1958 Partoprenis en la Unua ĉiudujaja Pentraĵfestivalo de Tehrano
1960 Partoprenis en la Dua ĉiudujaja Pentraĵfestivalo de Tehrano kaj gajnis la unuan premion por belartoj
1960 Lernadis de ksilografio en Japanio
1961 Vizitis al Hindio
1961 Komencis instrui en la Artejo pri Belaj Artoj
1963 Partoprenis en la bienalo de pentraĵoj en Saŭ-Paŭlo, Brazilo
1964 Vizitis al Hindio, Pakistano kaj Afganio
1965 Eldoniĝo de La Piedir-sono de Akvo
1965-66 Vizitis al Eŭropaj landoj
1966 Eldoniĝo de lia longa poemo La Vojaĝanto
1967 Eldoniĝo de poemlibro La Verda Volumeno
1967-77 Partoprenis en pli ol deko de pentraĵekspozicioj en Irano, Francio, Usono, kaj Svisio
1977 Eldoniĝo de Ok Libroj (entenanta ĉiujn antaŭajn sep poemarojn plus la nova Ni Nenio, Ni Rigardo)
1979 Reeldoniĝo de Ok Libroj
1979 Vojaĝis al Britio por kuraciĝo
1980 Revenis al Irano, kaj forpasis post preskaŭ unu monato

Notoj:

1.Aŝuri, Darjuŝ k.a., Pajami dar Rah (Mesaĝo sur Vojo), Tehrano: Tahuri, 1981, 136 p., citaĵo estas el ĉapitro far Karim IMAMI: De Anemona Kanto ĝis Plisuproj, p. 33-59.

2***Gebleo**** laŭvorte signifas "direkto"n en la araba, kaj implicas "direkton al Kaabo". Islamanoj, kie ajn, preĝas en tiu ĉi direkto (t.e. direkte al Mekko en Saud-Arabio). Gebleo ankaŭ signifas Kaabon, kiel en tiu ĉi verso.

3***Preĝujo*** estas bele kudrita ŝtofaĵo sur kiu oni metas mohron (kaj rozarion) dum la preĝado, kaj uziĝas ankaŭ kiel konservujo por ili post la preĝo.

4***Mohro**** estas argilaĵeto sur kio la preĝanto metas la frunton dum la Saĝdeo* (terenkuŝiĝo).

5***Vozuo**** estas la rita lavado antaŭ la preĝado en Islamo.

6***Azano**** arabdevana vorto signifas "anonci" laŭvorte, kaj en Islamo estas nomo de teksto kion muezino aŭ *azanulo** laŭte legas alvokante la islamanojn al preĝado en la difinitaj horoj.

7***Cipreso*** en la persa literaturo estas simbolo de alteco (ĉi tie similigata al minareto) kaj libereco (En okcidenta kulturo, laŭ PIV, ĝi simbolas funebron).

Fontoj (ĉiuj perslingvaj):

SEPEHRI, Sohrab. Haŝt Ketab (Ok Libroj), Tehrano: Tahuri, 1977.
AŜURI, Darjuŝ k.a. Pajami dar Rah (Mesaĝo sur Vojo), Tehrano: Tahuri, 1981, 136 p.
www.sohrabsepehri.com (Tiu ĉi fonto enhavas la kompletan poemaron de Sepehri, kaj ankaŭ disponigas utilan serĉilon por ili.)
Fotoj kaj pentraĵoj: www.sohrabsepehri.com


Pentrajo far Sohrab Sepehri

Poezio
شعر

La nigrigita mevo



Antaŭ kelkaj jaroj, Irako okupis Kuvajton kaj poste Usono kaj kelkaj aliaj ŝtatoj atakis Irakon. Dum la milito, la petrolo malpurigis akvon. En la televidaj kanaloj oni montris birdojn malpurigitajn je petrolo. Tiu sceno impresis min verki jenan poeziaĵon. Nuntempe kiam Usono refoje atakis Irakon malgraŭ tutmondaj kontraŭstaroj, ŝajne estas bona okazo prezenti ĝin.

d-ro Kejhan Sajjadpur (Keyhan Sayadpour)

- Mi estas:
Nigrigita mevo,
Viktimo de l' fi-revo,
Kaj de l' region-krevo,
Ĉu defenda devo?
- Mi estis:
Birdo neĝkolora,
Sur marbordo ora,
Pacemulo elkora,
De l' politiko fora.
- Min nigrigis:
Petrol-tuba rompo,
Malica trompo,
La fumo de l' pompo,
La minaco de l' maskeradbombo.
- Mi vidis:
Okupantaran feston,
Fremdarmean ĉeeston,
Armilan provteston,
La Dezertan Tempeston (1).
- Mi atentigas ke:
La teron skui,
Ĉion detrui,
Morton ĝui,
Kiel rekonstrui?
- Mi aŭdis:
Ŝprucantan petrolputon,
Ies diskuton,
Alies malmuton,
La vanav tuton.
- Min mirigas:
La petrol-milito,
Orgojla kreito,
Eksplodo de dinamito,
Kies profito?

- Mi rakontas pri la:
Ligo inter ŝtatoj,
Plene armitaj soldatoj,
Bombo-riĉaj Vir-katoj (2),
Malfeliĉaj atakatoj.
-Min maltrankviligas:
Misilo-donaco,
Pro misilminaco,
Ĉiama malpaco,
Ĉu ekzistas kuraco?
- Min impresis:
Konscienca malforto,
Fortula komforto,
Malfortula morto,
Kiom mizera sorto!
- Min suferigas:
Neniiĝo de ĉio,
Kaj de l' petrol-industrio,
Mort-ceremonio,
Ĉu nova Vjetnamio?
- Mi pensas pri:
La homaj rajtoj,
Kies rajtoj?
Sub bombardantaj kajtoj (3),
Ĉu estos futuraj Kuvajtoj?

1-La Dezerta Tempesto estis la nomo de la militoperacio far Usono
2-Usona milita flugilo (Tomcat).

Vojaĝraporto
گزارش سفر

Japana karavano en Irano

Raporto de **TAKAOKA Michiko** pri Vojaĝo de Japanaj Esperantistoj al Irano

Mi kaj sep membroj el nia esperanta grupo‹Verda Merkredo‹ kune vojaĝis al Irano de la 20a ĝis 27a de marto 1999 gvidate de nia irana amiko s-ro Reza Ĥejrĥah.

La plano de la vojaĝo jam delonge devenis de nia konatiĝo kun Reza, ekde kiam nia grupo invitis lin unufojon po monato kiel gvidanton de nia esperanta konversacia lernado.

Se mi havus alian ŝancon viziti Iranon, mi denove vizitos la mirindegan moskeon en Esfahano.

Li ofte parolis pri Irano, kaj fojfoje diris ke li volas preni nin al Tehrano kaj gvidi en diversajn lokojn. Ni duonŝerce diris, "Bonvolu fari la vojaĝplanon, do ni sekvos vin." Dume, amikeco kun fido kreskis inter ni, kaj la vojaĝo al Irano kune kun Reza fariĝis nia komuna revo. Do finfine la tempo venis por nia revo realiĝi. La karavano konsistis el 15 membroj inkluzive de Reza. Krom Tehranon, ni vizitis Ŝirazon kaj Esfahanon, tio estis turisma parto de nia vojaĝo.



"Persepolo" estis grandega loko, kiu situas ĉirkaŭ 50km norde de Ŝirazo, kaj nun ĉirkaŭata de dezerta loko iom trista malgraŭ tio ke dum tago ĝi pleniĝas de turistoj. Marŝante en la vasta loko kaj vidante restaĵojn de ruinigitaj kolonoj, mi ekpensis pri longa fluo de la tempo kaj antikva prospero de Akemena dinastio. Irano posedas enormajn tavolojn de historio kaj kulturo. Tamen mi opinias ke relative al la ĉirkaŭanta vetero kaj naturo, la konservado de "la monda heredaĵo" havas grandajn problemojn.

Mi volas rimarkigi du allogajn punktojn de la urbo. Unu estas la rivero Zajande kaj la pontoj super ĝi. Bela larĝa rivero kun abunda akvo fluas trapasante la urbon. Kaj ĝi sur havas multajn famajn pontojn, kiuj havas du-etaĝan strukturon. Suba etaĝo estas nur por ke homoj povu ĝui promenadon. Tie troviĝas te-trinkejo nomata ĉai-ĥane kaj malgrandaj vendejoj. Ni vizitis unu el la plej famaj te-trinkejoj kaj admiris ĝin por ke tio estas bone planita en la centro de la rivero ebligante ĝui belecon de riverfluo kaj pejzaĝo. Supra etaĝo estas por trafiko de veturiloj kaj ankaŭ piedirantoj. Transpasante ponton malrapide, multaj familioj ĝuas promenadon. Laŭ la river-bordo kuŝas granda parko, ankaŭ kie multaj homoj ripozas. Tio estis tre paca bildo. Nokte la pontoj tre belege lumigitaj

Nur unu semajna vojaĝo en Irano donis al mi tre amikan senton al la lando

allogas turistojn.

Antaŭ la vojaĝo ni vizitis oficejon de Iran Air. Kaj tie bela broŝureto de Iran Air estis disdonata al ni, kiu multe incitis nian deziron al Iran-vojaĝo. Tre bela internaĵo de iu moskeo aperis sur la kovrilo de la broŝureto. Sed kiam mi vidis la saman moskeon, ***Masĝede Ŝeyĥ-lotf-ol-lah***, frapis min la realo. Min sciigis la realo ke la realo de ĝi multe, multe superas ol fotoj aŭ imago.

Irano posedas enormajn tavolojn de historio kaj kulturo.

Beleco de interna moskeo estas tute super esprimpovo. Mi fotis, kaj aĉetis belajn fotojn de ĝi. Sed eĉ la plej bela foto nur kaptas la parton, ne povas montri la tutan figuron. Starante sub la ronda tegmento en milda lumo enradianta tra la multaj malgrandaj fenestroj, ĉirkaŭate de blua koloro de mozaikaj kaheloj, profunda emocio kune kun stranga sento de nostalgio plene regis mian koron. La tuta etoso de moskeo donas al ĉiuj homoj elkoran trankvilecon. Emam Placo sufiĉe montras la plej gloran paĝon de Islama historio, kaj ni povas diri la simbolo de riĉa prospero kaj forteco.

Se mi havus alian ŝancon viziti Iranon, mi denove vizitos la mirindegan moskeon en Esfahano.

Nur unu semajna vojaĝo en Irano donis al mi tre amikan senton al la lando, kaj profunde mi impresiĝis pro ĝia heredaĵo de longa historio. Reveninte hejmen mi ripete rememoras la internan bluan belecon de ***Masĝede Ŝejĥ-lotf-ol-lah***, aŭ dezertan pejzaĝon, aŭ ĉarmajn okulojn de infanoj.★







Fotoj:
Komplezo de Reza Ĥejrĥah